

۱/ خیمه‌هایی که از موی بافته بودند، مانند غزندی افغانی که در عربی فسطاط (به ضمه) اول و جمع آن فساطیط) واروقه گویند.

۲/ مطایخ و آلات پخت و پز.

۳/ معالف دواب، یعنی آخرریا تو بره که چار پایان رادران علف دهند.

۴/ حوض‌های پوستی برای آب‌مانند مشک و مشکوله و امثال آن.

ارزاق لشکر:

لشکریان اسلامی در عهد نبوی چهارخمس $\frac{4}{5}$ اموال غنیمت را بطور مساوی بین خود تقسیم میکردند، و یک خمس آن تعلق به حضرت پیامبر (صلعم) داشت. اما حضرت عمر (رض) برای این کار دیوانی را وضع فرمود، که به هر یکی از طبقات خاص افراد خانواده نبوت و مهاجران و انصار و اهل مکه مبالغه معینی را میداد. و از آن جمله به هر ضابط لشکر سالی چهار تا پنج هزار درهم و به هر فرد عسکری سه صد تا تا پنج صد درهم سالانه پرداخته می‌شد. در حالیکه در هر ماه بمقدار حاصل دوجریب زمین (هر جریب ۶۰۰، ۳ مربع گز) گندم هم باو میدادند، تا که در عصر امویان امیر معاویه تنخواه لشکر را بلند برد، و بر شصت هزار نفر لشکر خود شصت میلیون درهم صرف کرد، که در سالی تنخواه هر فرد تا هزار در هم یعنی د و چند تنخواه عصر فاروقی رسید.

مصارف لشکریان عصر اموی رادر خراسان ازین قیاس توان کرد، که حجاج

بن یوسف یک لشکر چهل هزاری را با امر عبدالملک بن مروان در مقابله تبلیل به زابل فرستاد؛ که مصارف آن دو میلیون درهم، بدون بخشش‌های جداگانه به سرداران آن لشکر بود. ولی در اواخر بنی امیه تنخواه یک نفر لشکری در سالی به پنج صد درهم میرسید.

چون عباسیان به مسند خلافت بغداد رسیدند ، سفاح به هر فرد لشکر در ماهی هشتاد درهم (سالی ۹۶۰ درهم) میداد ، و این تنخواه در عصر مامون ماهوار ۲۰ درهم برای پیاده و چهل درهم به سوار داده می شد ^۱ و همین عشرینیه ۲۰ در همیست ، که در سنه ۲۰۱ ۸۱۶ هـ م چون عیسی بن محمد بن ابی خالد قوماندان عساکر بغداد ، یکصد و بیست و پنج هزار عساکر خود را احصائیه گرفت ، به سوار چهل درهم و به پیاده بیست درهم رامی پرداخت .^۲

در سنه ۱۲۹ هـ ۷۴۶ م بومسلم خراسانی در خندق لشکرگاه ماخوان به هفت هزار نفر لشکریان آنجا اولاً سه سه درهم بخشید ، و بعد از آن چهار چهار درهم دیگر راهم داد ^۳ و معلومست که این عطاها جز مشاھرۀ مقرر لشکریان بود . قرار شریکه محمد بن احمد خوارزمی میدهد : در دیوان الجیش خراسان ارزاق و مواجب لشکریان بر سه قسم بود :

اول : حساب عشرینیه که چهار بار در سالی پرداخته می شد .

دوم : حساب جند دوبار در سالی .

سوم : حساب مرتزقه سه بار در سالی .

نوبت های ادای تنخواه را در دیوان خراسان ، اطماع (به فتحه اول) و در دیوان عراق رزقات (مفرد آن رزقه بمعنی بار و نوبت) گفتندی .^۴

عشرینیه را بزبان دری بیستگانی می نامیدند ، که نویسندگان را در شرح آن اختلاف نظر است : برخی گویند پولی بوده بوزن ۲۰ مثقال^۵ و جمعی عقیده دارند ، چون آنرا در ۲۰ روز می پرداختند ، عشرینی و بیستگانی نامیده شد .^۶

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱/۱۲۴ بیعد

۲- طبری ۱۳۶/۷

۳- طبری ۳۴/۶

۴- مفاتیح العلوم ۴۳

۵- حواشی سعید نفیسی بر تاریخ بیهقی ۳/۱۰۶۸ طبع تهران ۱۳۳۲ ش

۶- شرح یمنی از منینی ۱/۸۹ قاهره ۱۲۸۶ ق و لغت عربی بفرانسه از کازیمیرسکی ۲/۲۶۱

طبع پاریس ۱۸۶۰ م

باتصريحی که خوارزمی در شرح عشرینیه کرده: جای هیچگونه تردید نمی ماند که چهار بار در سالی پرداخته شدی. و چون مقدار اخیر تنخواه سپاهیان پیاده در عصر مامون: ماهوار ۲۰ درهم بود. و این رسم تا عصر سامانیان و غزنویان هم باقی مانده بود. بنابراین آنرا بزبان دری بیستگانی: ترجمه همان عشرینیه تازی گفته اند.

عسکر مطوعه:

علاوه بر لشکریان مرتزقه و تنخواه داریکه در تحت اداره قایدان مقرر کرده حکومت. و در قید دیوان جیش بودند، در برخی موارد عساکر خوش برضا که آنرا مطوعه میگفتند: و اکنون ایله جاری گویند نیز وجود داشت. این عساکر مطوعه همواره با لشکریان رسمی دولت در جنگها و جهادها همراهی میکردند. در سنه ۱۷۷ هـ ۷۹۳ م چون داود بشر مهلبی یکی از بزرگان سیستان از دربار هارون الرشید به امیری اینجا مقرر شد. او در ربیع الاخر همین سال بحرب حضین خارجی (بقول ابن اثیر: حصین) برآمد، و سپاهی بزرگ با او بود از مطوعه و غازیان که حربی بزرگ کردند، و حضین را بکشتند. و نام مطوعه از ماده طوع عربی ساخته شده و کسانی باشند که برای جهاد برضای خویش روند. پس مطوعه را عساکر خوش برضا و داوطلب توان گفت.

رتبه های لشکری و اقسام لشکر:

در ایام خلفای راشدین مانند ایام جاهلیت. هر لشکر دارای چند عریف (جمع آن عرفاء) بود که در تحت امر هر عریف ده نفر بودی. و این عریف از مردم دارای سابقه عسکری مقرر شدی.

بعد ازین صد عریف را که لشکر هر یکی عبارت از ۳۰ یا ۴۰ گاهی ۲۰ نفر بود داشته اند. و لشکر هر ۷ عریف یک نفر قائد بنام امیرالاسباع داشت. و این ترتیب تا اواخر امویان باقی ماند که در عصر عباسیان باین نحو تبدیل شد:

۱- تاریخ سیستان ۱۵۳

۲- المنجد ۹۳

قوماندان هرده نفر یکنفر عریف بود. و پنج عریف در تحت امر یک نفر خلیفه بودی. و هر صد نفر یک قاید داشتی. و بعد ازین باین طور بود:

۱۰ نفر = ۱ عریف

۱۰ عریف یا صد نفر = ۱ نقیب

۱۰ نقیب یا هزار نفر = ۱ قائد

۱۰ قائد یا ده هزار نفر = ۱ امیر^۱

بیرق های جنگی:

مسلمانان در اوائل فتوح خویش، رایت هائی بنام عقاب داشتند، که این نام را از رومیان گرفته بودند، و رنگ آن سپید یا سیاه بود. و چون اسلام منتشر گردید، انواع این اعلام از حیث شکل و رنگ و نام متعدد بود.

بیرق های بنی امیه سرخ، و از عباسیان سیاه. و از داعیان علوی سپید. و از داعیان بنی هاشم سبز بود. و هنگامیکه این بیرق را برمی افراشتند و بکسی می سپردند ادعیه خاصی را می گفتند، و خود خلفاء با رایات و دهل از مساکن خود برای عقد لواء برمی آمدند. و هنگامیکه لشکرهای متعدد در تحت قیادت امراء خاص تشکیل شدی، بهرامیری رایت جداگانه داده می شد.^۲

در خراسان در عصر قبل از اسلام نیز درفش موجود و مستعمل بود و فردوسی در جنگهای متعدد و میدانهای جنگی خراسان و لشکر کشی های این مردم در سیستان و زابل و کابل و بلخ و غیره نامها و اشکال و الوان مختلف اختر یعنی رایت را میبرد. و چون این رسم در خراسان سابقه طولانی داشت؛ بنا برین در سنه ۱۲۹۶۸۷۴ م هنگامیکه بو مسلم قاید بزرگ خراسان لشکر گاه خود را در سپیدنگ (سفیدنج) خرقان وضع کرد، روز ۲۵ رمضان همین سال. لوائی را که ابراهیم امام با و فرستاده بود و آنرا ظلم می نامیدند، و بر نیزه چهارده ذرعی نصب بود، و رایتی را که سحاب نام داشت

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱/۱۳۰

۲- همین کتاب ۱/۱۳۵

وبرنیزه سیزده زرعی افراشته می شد برافراشت ، و مقصد از نام ظل این بود که زمین از سایه خالی نباشد ، و تاویل سحاب آنست که زمین رامی پوشاند ، پس خلافت عباسیان هم چنین خواهد بود .^۱

استعمال دهل در امور جنگی :

لشکر عرب در عصر اختلاط با عناصر عجمی استعمال طبل و بوق را ازیشان گرفتند ، و در یک لشکر و گند (=جند) طبلها و ابواق متعددی موجود بود .^۲

در خراسان نیز استعمال دهل در میا دین جنگ رواج داشت ، و آواز طبل را برای اطلاع لشکریان و ابلاغ اوامر لشکر داران استعمال میکردند ، مثلاً ضربه کوس یا طبل ، برای هجوم طوری بود و برای انصراف طور دیگر .

در جنگی که بین قوای متحد خاقان و ملوک سغد و صاحب شاش و ختل و جیغویه تخاری و ترکان با مسلمانان در جوزجان در سنه ۱۱۹ هـ ۷۳۷ م روی داده بود ، خاقان امر داد ، تا کوس هارا بطور انصراف بکوبند ، ولی عساکرش بجنگ سخت مشغول بودند و نمی توانستند که برگردند . پس سه بار بوسیله ضرب کوس امر انصراف داد ، و بعد از آن شکست خورد . و مسلمانان عرب تمام اموال ایشانرا گرفتند . و چون خاقان به تخارستان علیار رسید ، در آنجا از سرنو طبلها و کوسه هارا بساخت و به بلاد خویش برگشت .^۳ و این رسم استعمال دهل در میدانهای جنگ تا کنون در قبا یل افغانی زنده و دهل یگانه وسیله اطلاع یا امر هجوم و انصراف و غیره است .^۴

عساکر سرحدی :

وسعت مملکت اسلامی بعد از عصر خلفای راشدین ، در دوره امویان و عباسیان از افریقا و استانبول تا حدود چین و اواسط هند رسید ، و مسلمانان در سرتاسر ثغور کشور

۱- طبری ۲۵/۶ و الکامل ۱۷۰/۵

۲- تاریخ تمدن اسلامی ۱۳۶/۱

۳- طبری ۴۵۲/۵

۴- در همین فصل در مبحث طرز زندگی و رسوم ، عنوان ضرب دهل را هم بخوانید .

اسلامی لشکرگاههای سرحدی را داشتند، که در آن مقدار معین لشکریان خود را برای حفاظت مرزهای گماشتند، و چون در هر سال با مرزهای دیگر می پرداختند، این لشکرهای سرحدی را در مواسم مساعد تقویه کرده، از ثغور خود بر سرزمین های ممالک غیر اسلامی گذشته و به امر جهاد و اعتقاد اموال و مالی می پرداختند.^۱

مثلاً حکمرانان عربی خراسان در نوشجان سرحدات شمال شرقی خود که حدود شاش (تاشکند) باشد، همواره بیست هزار لشکر سرحدی را نگاه میداشتند.^۲ و طوریکه گذشت، اشرف حکمران امویان در تشکیلات لشکری خراسان نخستین بار لشکر رابط را بوجود آورد، که وظیفه آن هم حفظ مرز دشمن بود، و سپه سالاری آن به عبدالملک باهلی سپرده شده بود.^۳

منجنیق :

منجنیق (فلاخن) آله بیست برای رمی و دور انداختن سنگ و تیر و مواد نفت آلود و دیگر آلات تخریب، که فینیقیان آنرا بکار می بردند. و یونانیان و پارسیان هم از ایشان گرفته اند، و اعراب هم از اول دوره اسلامی آنرا استعمال میکردند. درینکه منجنیق در خراسان بحیث آله جنگ و شکار موجود بود شکی نیست، زیرا نوعی از آن را که از موی بافته سازند. تاکنون شبانان پونده (کوچی) برای راندن رمه استعمال میکنند، و حتی فیروز آبادی نویسنده قاموس باین عقیده است، که کلمه منجنیق نیز از «من چنیک» فارسی معرب گردیده (؟) در حالیکه ریشه آن در میخانیکوس و مغانیکون MAGHGHANIKON یونانی موجود است.^۴

در دوره اسلامی استعمال منجنیق در جنگهای افغانستان عام بود. در سنه ۶۵۶ هـ ۳۶ م هنگامیکه عبدالرحمن ابن سمره بالشکر عربی بکابل رسید، تا چند ماه این شهر را محصور داشت، و بالاخر بضر منجنیق رخنه بی در حصار کابل

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱/ ۱۵۳

۲- کتاب الخراج قدومه بن جعفر ۲۶۲

۳- رجوع کنید به صفحه ۱۸۲

۴- حواشی برهان قاطع ۴/ ۲۰۳۹

وارد کرد، و این شهر را بزور گرفت. ۲

مسلمانان در فتح بلاد سمت مشرقی سرزمین خراسان یعنی در سند نیز منجلیق های بزرگی را استعمال نموده اند. در سنه ۷۱۰۸۹۲ م محمد بن قاسم قومانده آن فاتح و جوانان امویان، بندر بحری سند، دیبل (در حدود کراچی کنونی) را محصور کرد، و بوسیله منجلیقی که عروس نام داشت و پنجاه نفر آنرا می کشیدند، منار معبد دیبل را ویران و شهر را فتح نمود. ۲

۱ - فتوح البلدان ۴۸۸

۲ - فتوح ۵۳۵

جامعه و طبقات مردم

هیون تسنگک ز ایرچینی که در حدود ۹۵۰ ه از قسمت های شرقی و شمالی افغانستان دیدن کرد، در سرزمین های شرقی مانند هند مردم را بر چهار طبقه منقسم دید :

۱ / بر همین : نگهبانان دین و کسانی که دساتیر دینی را نیک مراعات کنند و با پاکی و خلوص دینی میزیند .

۲ / کشریه : شاهان و طبقه حاکمه و لشکریان که با رحم و عطفت زندگی کنند .

۳ / ویسیه : بازرگانان و سوداگران که به مبادلات تجارتي پردازند .

۴ / سودره : زارعان و کشاورزان که به امور کاشت و شخم زمین پردازند .^۱

این طبقات چهارگانه در اوایل دوره اسلامی در هند وجود داشته، و چون مردم سرزمین های شرقی افغانستان نیز در دین و فکر و عنعنات آریایی قدیم با مردمان هند اشتراک داشتند، لابد همین فرق طبقاتی CASTE درینجا هم وجود داشت (به استثنای طبقه چهارم که وظایف ایشان به طبقه سوم تعلق گرفته بود)

اما اساس این طبقه بندی اجتماعی ریشه های قدیمی در تاریخ این سرزمین دارد، که منبع آن کتاب قدیم آریائیان شرقی ویدا است. و نیز در کتاب اوستا و عنعنات باستانی قبایل دیگر آریایی که بطرف غرب خراسان بوده اند، سراغهای قدیم این فکر دیده می شود .

امادر شرق : هنگامیکه قبایل آریایی از دامنه های هندو کش بطرف شرق حرکت کرده و در سرزمین فسیح هند متفرق شدند، در آنجا مردم سیه فام قدیم هند (دراویدین)

۱-سی-یو-کی کتاب دوم ۱۳۸

رایافتند، که ایشان را دسیو یعنی دشمن و ناملموس پنداشتند و بقول ویدا :

«ماروت رب النوع باد، بردسیو تاخت و ایشان را به هیاهوی رعد تباه ساخت. مراتع و کشتزارهای ایشان را به دوستان سپید فام خود بخشید.»^۱

این مردم سیه فام که مقهور ارباب انواع آریایی گردیدند، در کتاب ویدا بصفتان نجس و مردار و سیه چرده و بینی پچق یا گوسپند بینی یاد شده اند.^۲ ولی محققان برین اند، که فرق طبقات و کاست که در سنسکریت و ربه VARNA یعنی رنگ COLOUR گویند، و در انگلیسی برای آن CASTE را از ریشه پرتگالی کاستا بمعنی نژاد و نسل گرفته اند.^۳ در بین آریائیان قدیم در سرزمین افغانستان نبود، بلکه بعد از هجرت بطرف شرق و برعظیم هند بوجود آمد. زیرا ما این فرق و امتیاز طبقاتی را در وید های نخستین نمی بینیم، بلکه اولین بار ذکر آن در وید دهم و بخش ۹۰ که پوروشه PURUSHA نامیده می شود چنین بنظر می آید :

« چون هیکل پوروشه (نفس جهانی) بخش گردید، برهن از دهن، و را جینا (کشتری) از بازو، و ویس از ران، و شودراز پای او پدید آمد.»^۴

قراریکه از مضامین ویدهای بعدی ظاهر است، آریائیان عقیده داشتند، که چون دهن بر اعضاء دیگر شرف دارد، بنابراین برهن طبقه شریف و کار او تعلیم و راهنمایی است. اما طبقه کشتری که از بازو پدید آمده اند، وظیفه حفاظت و پیکار و اداره را دارند. و چون ویس از ران پوروشه پیدا شده اند، استحکام نظام تمدن و کشاورزی و زمینداری بایشان متکی است. اما طبقه شودر که از پای برآمده اند، همواره باید خدمتکار و چاکر باشند.^۵

۱- ریگوید ۱۱/۲۲

۲- هند ویدی از بانورا گوزن ترجمه اردو طبع حیدرآباد دکن ص ۲۲۰

۳- کیمبرج هستری آف اند یا (انگلیسی) ۹۲/۱

۴- هند ویدی ۲۱۷

۵- ریگ ویدا، جلد اول پوروشه سوکته

در بلخ :

در تاریخ افسانوی دوره کیانیان که مربوط بسرزمین بلخ و شرق فلات ایرانست داستان سه پسر فریدون و بخش کردن فریدون جهانرا برین سه پسر معروف و مشهور است، که در روایات اسرائیلی و تورات نظیر آن سه فرزند نوح : سام و حام و یافث اند. و روایت سه فرزند فریدون در خدای نامه ها و شهنامه های قدیم وارد بود: و فردوسی هم آنرا به نظم در آورد ، که مختصر آن چنین است :

بسوی فریدون نهادند روی	جوانان بینادند و راهجوی
چو دیدند پرمایگان روی شاه	پیاده دوان بر گرفتند راه
برفتند و بر خاک دادند بوس	فر و مانده جای پیلان و کوس
وزان پس سه فرزند خود را بخواند	بتخت گرانمایگی بر نشاند ^۱

بس ازین فریدون هر سه فرزند خود را چنین نام گذاری مینماید :

تویی مهتر و سلم نام تو باد	بگیتی بر، آکنده کام تو باد
میانه کنز آغاز تیزی نمود	ز آتش مر اورا دلیری فزود
و راتور خوانیم شیر دلیر	که جا ژنده پیلش نیارد بزیر
دگر کهر آن مرد با هنگ و جنگ	که هم باشتا بست و هم با درنگ
کنون ایرج اندر خور نام اوی	همه مهتری باد فرجام اوی ^۲

اکنون فریدون جهانرا برین این سه برادر چنین بخش میکند، که نخستین را خاور خدای، و دویمین را توران شه، و سویمین را ایران خدای میخوانند:

نهفته چو بیرون کشید از نهان	سه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم و خاور - دگر ترک و چین	سوم دشت گردان ایران زمین
نخستین به سلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور - مراورا گزید
به تخت کیان اندر آورد پای	همه خواندندش خاور خدای

۱ شهنامه - ۱- ۶۳

۲ شهنامه - ۱- ۶۴

و را کرد سالار ترکان و چین
جهان پاک توران شهش خواندند
مرا واپدر شهر ایران گزید
مرا ورا چه خواندند؟ ایران خدای^۱

دگر تور را داد توران زمین
بزرگان برو گوهر افشاندند
وزان پس چونو بت به ایرج رسید
سران را که بدهوش و فرهنگ و رای

بموجب این داستان در متون پهلوی از سه پسر فریدون تور بزرگتر بود و توران شه شد، و پسر دوم سلم خاور خدای جد طوایف سرمت بن و اقد بر مانده کشور روم بود. و سوم ایرج ایران خدای و دارای ایران شهر شد. و در یشتها یک حصه کتاب اوستا کلمه توره در مقابل ایرانی استعمال شده، ولی این منافات را نباید اصلی شمرد، زیرا بطور وضوح یک منافات تمدنیست میان یک نژاد شهر نشین که با پرورش حیوانات و زراعت مشغول بوده، و میان توریه های بادیه نشین که در صحراها مسکن داشتند،^۲ باری داستان سه برادر فرزندان فریدون در دوره داستان قبایل آریایی طوویکه در بالا ذکر کردیم موجود بوده و دلالت دارد، که این طبقه بندی قدیم است و علاوه بر مردم نژاد آریایی: در قبایل سامی نیز در سه فرزند نوح (ع) علایم آن دیده می شود. ژر ژ دو مزیل G. DUMESIL استاد کلژ دو فرانس که از محققان شرق شناسان فرنگ است درین مورد شرحی مفید میدهد: که مربوط به عصر زرد شتو. و تلخیص آن چنین است:

«اجتماع قدیم آریایی از سه پیکر روحانیون - جنگجویان - و مولدین ثروت تشکیل می یافت، و کاست های اساسی هند قدیم هم بر همانان - نجبای جنگاور - و کشاورزان دام پرور بودند.

در فلات وسیع ایران که از مجاری دریای سند تا سواحل دجله افتاده بود، نیز سه طبقه اجتماعی وجود داشت، که هر یک بیکی از فرزندان سه گانه زردشت منسوبست فرزند ارشد روحانی و پسر دوم جنگجو و سوم شهبان بوده اند. ولی در دوران رشد اجتماعی،

۱- - شهنام ۱- ۶۵

۲- مقاله مارکوارت در مجله ایرانشهر طبع برلن ۷۷/۱ سپتامبر ۱۹۲۲ م به حواله یادگار زریران

و بندهشن ۲۱۱

طبقه دیگری بر طبقات سه گانه افزوده شد؛ که طبقه صنعت مگران و بازرگانان باشد. و بموجب اسناد دیگر در عصر ساسانی نزدیک ظهور اسلام، برخی از طبقات حذف و بجای آن طبقات دیگری آمده اند. مثلاً بقول ثعالبی در زمان اسلامی. زارعین از طبقه سوم حذف. و جای آنرا اعمال دولت گرفته. و جنگجویان بطبقه اول ارتقاء یافته و روحانیون و پزشکان به طبقه دوم رفته اند.

در ناحیه وسیع اروپا که همین عناصر آریایی سکونت داشتند، در بین مردم سکا و سیت ها و سرمت ها نیز آثار طبقات سه گانه نمایانست. بدین معنی که هیرودوت پسر تاریخ. در ابتدای کتاب چهارم خود از عقاید سکاها در باره پیدایش ایشان چنین گوید: «اولین مردیکه در آن سرزمین که تا آن موقع غیر مسکون بود پدید آمد. تارژیتاوس TARGITAOS بن زئوس است که مادرش دختر رودبورستن BORYSTHENE باشد. و اوسه پسر داشت:

۱/ لیپو خائیس LIPOXAIS

۲/ ارپو خائیس ARPOXAIS

۳/ کولا خائیس KOLAXAIS

روزی از آسمان گاو آهنی بایو غ طلا- و تبر طلا- با جام طلا بزمین فرود آمد. پسر ارشد پیش دوید تا ابزارها را تصاحب کند. ولی همینکه به آن رسید طلا دست او را سوزانید. چون پسر دوم نیز بهمین سرنوشت گرفتار شد، هر دو از تصاحب این اشیای زرین صرف نظر کردند. اما پسر کوچک بگرفتن آن موفق گشت، و برادران بزرگ، او را به شاهی خویش پذیرفتند.

درین کنایه شیرین از سه عامل سخن رفته است: گاو آهن و یوغ نمودار کشاورزی، و تبر نشانه سلاح جنگی سکایی، و جام علامت تشریفات دینی و سکر مشروبات و سمبولی از دنیای اسرار و روحانیت است. که این روایت تا کنون هم در اخلاف سکاها ی قفقاز باقیمانده. و سه خانواده بزرگی که قهرمانان حماسی آنها بدان منسوبند، یکی دارای

گله های بیشمار: ددیگر جنگجو ورشید، وسدیگر هوش و ذکای فراوان داشته است.^۱
اینست افسانه سکاهاوسه فرزند نخستین که سرزمین سکستان (سیستان) بنام
ایشانست. ونظیر آن در اوستا به زردشت وسه فرزندش نسبت داده اند، که کوتاه آن
چنین است :

۱/ فرزند بزرگ: ایست واستره ISAT--VASTRA نخستین آتیره ون
ATHRAVAN یعنی آتوربان فردوسی که موبدان موبدورئیس روحانیان بود. بمعنی
آتش بان ونگهبان آتش .

۲/ اوروه تنره URVATAT--NARA نخستین واستره به VASTRYA بمعنی بسودی
فردوسی که رئیس ورهبر برزیگران و کشاورزان بود.

۳/ هوره چیشره HVARE--CHITHRA بمعنی خورشید چهر، نخستین رته اشتره
RATHA--ESHTRA یعنی نیساریان فردوسی که محرف کلمه رشتاریان خواهد بود،
واورئیس رزمیان و جهان پهلوان بود.^۲

بموجب این روایت کتب سنتی زردشت، سه فرزند وی در رأس سه طبقه روحانیان-
کشاورزان- جنگیان واقع بودند، که بعد از آن يك طبقه دیگر اهل حرفه و پیشه و ران
هویتش HUITSH هم بران اضافه شده^۳، که اهتوخوشی فردوسی باشد، و در پهلوی
هوتخش HUTOXSH بود^۴، و بالاخر باصطلاح عهد ساسانیان، این طبقات
چهار گانه تانشر اسلام چنین موجود بودند :

۱/ آذروان: علمای دینی و روحانیان .

۲/ آرتیشتاران: سپاهیان و جنگجویان .

۳/ دبیران: دبیران و عمال حکومت و نویسندگان .

۱- تاریخ تمدن ایران ۴۴ بعد ترجمه فارسی طبع تهران ۱۳۳۹ ش و تمدن ایرانی ۴۷ بعد ترجمه
دکتر عیسی بهنام طبع تهران ۱۳۳۷ ش

۲- فروردین یشت بند ۹۸

۳- یسفا ۱۹ بند ۱۷

۴- مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات فارسی ۴۰۸ و ایران نامه ۱/۳۸۰

۴/ واستریوشان: (کشاورزان و برزیگران) و هوتخشان^۱ (بازرگانان و پیشه‌وران ورنجبران و خدمتگزاران)

آنچه از نامهٔ تنسرحد دود ۵۷۰ م برمی آید نیز بر همین وتیره است که ذکر شد. باری با فرق کوچکی که بین طبقه بندی ویدا و اوستا و روایات سکاها موجود است، مردمان فلات ایران در حین پیدایش اسلام بر همین چهار طبقهٔ اجتماعی منقسم بودند، که طبقهٔ چهارم در رژیم ملوک طوایف، همواره تولیدکننده و مورد استثمار دیگر طبقات واقع بود، و بنابراین بار اکثر مالیات و پرداختنی‌های اجتماعی، بدوش کشاورزان و پیشه‌وران ورنجبران بود.

اکنون به طبقه بندی اجتماعی در بین مردم حواشی شرقی خراسان و کوهساران افغان نظر می‌اندازیم، که در بین قبایل عظیم پنبتون که عدد ایشان به ۱۵ میلیون متجاوز است نیز عنعنه‌یی قدیم مانند سه فرزند زردشت یاسه پسر تارژیتائوس سکاها موجود است. و این مردم در عنعنات خود بیک پدر یکه نام او کیس^۲ (به فتحهٔ کاف و سکون دوم و سوم) بود قایلند، و گویند که این پدر سه فرزند داشت:

۱/ غر غنبت GHARGHASHT

۲/ بیتنی BETANAI

۳/ سره بن SARABAN

این پدر و پسران با خانوادهٔ پنبتون بر کسی غر (کوه سلیمان) سکونت داشتند، و پدر همواره به مناجات و طلب خیر و سعادت پسران خویش می پرداخت، و دست بدعا بر می افراشت. تا اینکه نسیم مهرانه (مردانگی) وزیدن گرفت، و به زبان فرزندان اول غر غنبت بر خورد، و بنابراین وی صاحب زبان و بیان و علم و تلقین و روحانیت گردید. که تاکنون

۱- کریستن سین در کتاب ساسانیان ۱۲۶

۲- کیس از مصدر کسل پنبتو بمعنی دیدار و بصیرت است، که کیس بصیر و هوشمند باشد. و ازین ریشه بسا نامهای قبایل و اماکن برآمده مانند کاسی (قبیله و جایی در غور و غیره) و کسی غریمنی کوه کیس (کوه سلیمان ما بعد) و همین ریشه در کسی (مردمک) و کیس کمیدل (کم عقلی و بی بصیرتی) پنبتو محفوظ است.

هم اکثر علماء و روحانیان افغان ازین طایفه اند و قبایل بزرگ کا کر وادی زوب و پشین از اخلاف این تیره اند، و دانشمندان و صاحب دلان با ذوق و حال در آن گذشته اند .
درباره فرزند دیگر یعنی بیتنی روایت است که نسیم مردانگی بر بازوی او وزیده بود، و بنا برین قبایل غلجی و کرلانی و ملحقات آن که منسوب به اویند، منصب سپاهی گری و جنگجویی را حفظ کردند، و ازین ایشان سپه سالاران و جنگاوران دلیر بر آمده اند.
اماد درباره فرزند سوم یعنی سره بن گویند که نسیم مردانگی به دامن او بر خورده بود، و او صاحب دامن و پرورش و اداره و حکمرانی گردید، که قبایل ابدالی (هفتالی قدیم) و در انیان قرن دهم بعد ازین تیره سره بن اند، که از زمان قدیم قبل الاسلام و بعد از اسلام تا کنون فرمانروا و حکمران و پرورنده و دارای دامن عطف و مروتند .
این تریدیشن افغانی عیناً شبیه است با آنچه در او ستاد درباره سه فرزند زردشت، یادرتد کارهیر و دت من باب سه طبقه سکاها میخوانیم . و البته منبع اقدم آن در ویدان نیز موجود است .

ولی باید گفت که روایت افغانی شاید از زمانهای قبل الاسلام به از منته مابعد انتقال کرده باشد، که از حیث کمیت و کیفیت با عنعنه سکاها کمال مطابقت دارد . اما فرق آن با روایات هندی و ساسانی درینست که نظام سیاسی ملوکیت قوی و نیرومند طوایف و شهنشاهی های این دوسرزمین، طبقات مولد ثروت و کشاورزان و پیشه وران را از طبقات روحانی و حاکم جدا ساخته و محکوم و مظلوم قرار داده بود . ولی در تقسیم سه طبقه افغانی (۱) روحانیان غرغنیث (۲) جنگاوران بیتنی (۳) حکمرانان سره بنی، طبقه محکوم مولد ثروت که مورد استثمار دیگران باشد وجود ندارد ، و کشاورزی و پیشه وری بیک طبقه مخصوص نبود، و هر طبقه در بین خود کشاورز و پیشه ور داشت، و بنا برین یک نوع تعادل اجتماعی برقرار بود، و هیچ طبقه مورد استثمار دیگر قرار نمیگرفت .

و اینک ترتیب این طبقات از منابع مختلف درین جدول خلاصه می شود :

جدول مقایسه‌ی طبقات

پشتون	سکاها بقول هيرودوت	کیانی بلخی	زردشتی اوستا	ویدا	۳
غریغبت پسر بزرگ کیس پشتون اصل کاکران (روحانیان و علماء)	لیپو خانیس پسر تارزیتانوس (روحانیان و هوشمندان)	سلم فرزند فریدون	آذروان، از فرزند بزرگ زردشت : ایست واستره (روحانیان)	برهمن ازدهن پوروشه (روحانیان)	۱
بیتنی پسر دوم کیس پشتون اصل غلجیان (اشکریان)	ارپو خانیس پسر دوم تارزیتانوس (جنگیان)	تور فرزند فریدون	آرتیشتاران از هوره چیره فرزند زردشت (جنگیان)	کشریه از بازوی پوروشه (جنگیان)	۲
سوه بن پسر سوم کیس پشتون اصل ابدالیان و درانیان (کمرانان و پوروندگان)	کولانیس پسر کوچک تارزیتانوس (کمران و دارای احشام)	ایرج فرزند فریدون	واستریوشان و هوتختشان از اوروه‌نت نره فرزند زردشت (کشاورزان و پیشه‌وران)	ویسه ازران پوروشه (کشاورزان وبازرگانان)	۳

طبقات مردم در عصر اسلامی

آنچه در بالا گفته شد، وضع عنعنوی طبقاتی مردم بود، که تا ایام نشر اسلام در سرزمین خراسان و مرزهای شرقی آن دوام کرده بود، ولی در دوره اسلامی هنگامیکه فاتحان عرب برین سرزمین دست می یافتند، وضع اجتماعی را بشرح ذیل می بینیم :

دودمانهای حاکمه و روحانیان :

چنانچه در فصل اول به تفصیل گذشت، برخی از بقایای دودمانهای قدیم مملکت، بطور حکمرانان محلی در حصص مختلف کشور حکم میراندند، که ترتیل زابل و کابلشاه و ملک هیاطله و بر از ان پوشنگ و شار غرستان و شیر بامیان و ختلان و سهراب طالقان و لویک گردیز و گوزگان خدا و روب خان تخارستان و ترمذشاه و غیره اند که جغرافیایان و یسان عرب و مورخان نام ایشان را می برند^۱.

افراد این خاندانهای حاکمه فرمانروایان مطلق بودند که اکثر ایشان با آمدن اسلام موافقه نموده و ناقرنها در دوره اسلامی نیز قدرت و نیروی خود را حفظ کردند. مثلاً دودمان سامان خدات که در قصبه سامان بلخ خواجگی داشتند^۲ و این جای بنام سمانه در کتب متأخرین هم ذکر شده منسوب بودند به بهرام چوبین یکی از پهلوانان دوره ساسانی شهنامه، که بقول نرشخی، اسدبن عبدالله قسری امیر بنی امیه در خراسان (متوفی ۱۶۶ هـ / ۷۸۲ م) که پرورنده خاندانهای بزرگ قدیم^۳ بود؛ سامان خدات را پرورانده بود، و او دیهی بنا کرده است که آنرا سامان نام است، و او از بلخ

۱- رجوع کنید به ایراق شهرمار کوارت و این خرد اذبه و غیره

۲- سنی ملوک الارض از حمزه اصفهانی طبع بران ۱۳۰۰ ق

طبقات مردم در عصر اسلامی

آنچه در بالا گفته شد، وضع عنعوی طبقاتی مردم بود، که تا ایام نشر اسلام در سرزمین خراسان و مرزهای شرقی آن دوام کرده بود، ولی در دوره اسلامی هنگامیکه فاتحان عرب برین سرزمین دست می یافتند، وضع اجتماعی را بشرح ذیل می بینیم :

دودمانهای حاکمه و روحانیان :

چنانچه در فصل اول به تفصیل گذشت، برخی از بقایای دودمانهای قدیم مملکت، بطور حکمرانان محلی در حصص مختلف کشور حکم میراندند، که رتیبیل زابل و کابلشاه و ملک هیاطله و بر از ان پوشنگ و شار غرستان و شیر بامیان و ختلان و سهراب طالقان و لویک گردیز و گوزگان خدا و روب خان تخارستان و ترمذ شاه و غیره اند که جغرافیا نویسان عرب و مورخان نام ایشان را می برند^۱.

افراد این خاندانهای حاکمه فرمانروایان مطلق بودند که اکثر ایشان با آمدن اسلام موافقه نموده و تاقرنها در دوره اسلامی نیز قدرت و نیروی خود را حفظ کردند. مثلاً دودمان سامان خدات که در قصبه سامان بلخ خواجهگی داشتند و این جای بنام سمانه در کتب متأخرین هم ذکر شده منسوب بودند به بهرام چوبین یکی از پهلوانان دوره ساسانی شهنامه، که بقول نرشخی، اسدبن عبدالله قسری امیر بنی امیه در خراسان (متوفی ۱۶۶ هـ ۷۸۲ م) که پرورنده خاندانهای بزرگ قدیم^۲ بود؛ سامان خدات را پرورنده بود، و او دیهی بنا کرده است که آنرا سامان نام است، و او بلخ

۱- رجوع کنید به ایرافشورمار کوارت و ابن خردادبه و غیره

۲- سنی ملوک الارض از حمزه اصفهانی طبع برلن ۱۳۴۰ ق

به نزد اسد رفت و اسد دشمنان او را قهر کرد، و بلخ باز به وی داد، و سامان خدات بدست او ایمان آورد.^۱

همچنین شیر بامیان در ایام منصور خلیفه عباسی بردست مزاحم بن بسطام در حدود ۷۶۷ تا ۱۵۰ م مسلمان شد، و مزاحم دخترش را برای پسر خود محمد بزنی گرفت، و فرزند همین شیر که حسن نام داشت، در سنه ۱۷۶ تا ۷۹۲ م ممد لشکریان عباسی در حمله بر کابل بود.^۲

در برخی از مراکز دینی دودمانهای قدیم روحانی نیز موجود بودند، که با قبول اسلام حاکمیت و نفوذ خود را حفظ کردند، که از آن جمله دودمان برمکیان معبد نوبهار بلخ بودند، و ایشان با حکمرانان امویان موافقه کردند، و چنانچه در مبحث خاص برمکیان گذشت، جعفر برمک در حدود ۶۳۰ تا ۶۵۰ م بدین اسلام در ۱۰۱. و بدربار امویان در دمشق رفت، و بعد از آن در سنه ۱۷۰ تا ۷۸۶ م خالد بن برمک در بنای مجدد بلخ و حفظ مقام خود با اسد بن عبدالله بساخت. و چون بنو مسلم به حمایت آل عباس برخاست، باز هم خالد برمکی از اعیان حامیان عباسیان و نهضت بنو مسلم بود. و پس ازین برمکیان از وزیران مقتدر و معروف دربار عباسیان بغداد و حکمرانان بزرگ خلافت عباسی شدند.^۳

ازین رجال خاندانهای بزرگ خراسان، برخی در دربار و لشکریان خلافت مراتب بلندی داشتند، و یعقوبی در شهر سرمن رآی در جاده بزرگ شهر، قطایع قایدان خراسانی را بنام های قطیعه هاشم بن بانیجور، و قطیعه عجیف بن عنبسه و قطیعه حسن بن علی مأمونی، و قطیعه هارون بن نعیم، و قطیعه حزام بن غالب، و قطیعه قرقاس خادم خراسانی ذکر میکند.^۴

۱- تاریخ بخارا ۷۰

۲- البلدان یعقوبی ۵۱ برای تفصیل رجوع شود به فصل اول این کتاب.

۳- رجوع شود به قسمت ۱۱ فصل سوم این کتاب.

۴- البلدان ۲۶

رجال بزرگ این خاندانهای خراسان شمالی در ماوراءالنهر به حسن خلق و جمال و اطاعت و قیادت لشکرو حتی به خوش پوشی و خوش خویی و وقار و شجاعت مشهور بودند، و خلفای عباسی از اوایل قدرت خود بایشان توجهی داشتند. تا اینکه حوashi دربار را این مردم بکلی گرفتند، و دهقانان و امیران و فراغنه و اترک خراسانی که مربوط بدودمانهای قدیم این سرزمین بودند، مانند افشین و ابن ابی الساج از اشروسند، و اخشاذ از سمرقند و مرزبان بن کیسفی و عجیف بن عنبسه از سغدو بخارخدا و غیره ارکان مهم در بار و سپه سالاران لشکرهای خلافت بغداد شدند.^۱

دهقانان و سواران و کدخدایان:

در طبقات بلند و مرتبه نخستین اجتماع درین زمان دهقانان و سواران مانند شوایه های قرون وسطی اروپا وجود داشتند، که نویسندگان عرب ایشانرا دهاقین و اساوره نامیده اند.

از آغاز عصر اشکانی ۲۵۰ ق، م تا آغاز دوره ساسانی ۲۲۶ م و بعد از آن تا عصر اسلامی، نظام خانوادگی مردم آریایی برنمانه NMA' NA (خانه) و ویس (روستا) و زنتو (قبیله) و دهی (ولایت) استوار بود.^۲

و از کلمه اخیر دهیو + گان پسوند اتصاف و دارندگی، دهگان ساخته شد، و معنی آن مالک ده و کلان شونده ولایت باشد. و چون اعراب در قرن نخستین اسلامی به خراسان آمدند، در هر ولایت و سرزمین های کشاورزی، دهگان را بحیث کلان شونده آن یافتند، و این کلمه را معرب ساخته، دهقان و جمع آنرا دهاقین و مصدر جعلی آنرا دهقنه گفتند، که بقول مسعودی دهقانان از اولاد و هکرت یکی از نواده های کیومرث اند و او ده پسر داشت، که اولاد ایشان دهاقین اند، و طوریکه همین موالف گوید: و کان و هکرت اول من تدهقن.^۳ و این کلمه در

۱- ابن حوقل ۲/ ۶۸

۲- کریستن سن در ساسانیان ۶ ترجمه اردو

۳- مروج الذهب ۱/ ۲۴۲

در پهلوی داهیگان D'AHIK'AN بود، که اکنون فقط بمعنی زارع و کشت گراست، و در پستو دیگران بمفهوم خاص فارسی زبان باقی مانده است. و فردوسی نیز بچنین معنی استعمال کرده بود آنجا که گفت :

از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان
 نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها بکردار بازی بود^۱

این دهگانان در سرتاسر خراسان، حامل روایات قدیم و فرهنگ و داستانهای اسلاف بودند، و بنابراین مورخان و داستان سرایان مانند نویسندگان خدای نامه ها و شاهنامه ها، روایات و سنن و اخبار گذشتگان را از ایشان نقل میکردند. و این طبقه هم سعی داشت که مفاخر گذشتگان از بین نرود. چنانچه در سنه (۳۴۶ هـ ۹۵۷ م) ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی سپهبد خراسان که خودش هم دهقان نژاد بود، چهار نفر دانشمندان پهلوی دان را از موبدان و دهقانان گرد آورد تا شاهنامه منثور را بنویسند، که از آن جمله ماخسرخراسانی هروی، و شاذان پسر برزین طوسی، و یزدان دادپسر شاپور سیستانی و ماهوی خورشید پسر بهرام نشاپوری و همه خراسانی بودند.^۲ و فردوسی هم اکثر داستانهای شاهنامه را از این دهقانان نقل نماید مثلاً^۳ :

بباشی برین گفته همداستان که دهقان همیگوید از باستان
 یا: سخنگوی دهقان چنین کردیاد که یکرز کبخسر و از بامداد^۴

بقول کریستن سین طبقه دهقانان گروهی بودند که امور حکومت بدون دستیاری ایشان جریان نمی یافت، و مسعودی گوید: که دهقانان هم پنج فرقه داشتند، و نویسنده مجمل التواریخ دهقان را بمعنی رئیس و مالک زمین ها و دیهه های آورد، که بوسیله او مالیات دولت فراهم آوری و پرداخته می شد، و بنابراین والیان عرب هم همواره درین کار ازین طایفه مدد گرفتندی، و تاهنگا میکه دهقانان را همکار خود

۱- شاهنامه ۳۰۱/۵

۲- شاهنامه و فردوسی ۶۰، از تقی زاده. طبع تهران ۱۳۲۲ ش و مقدمه قدیم شاهنامه از محمد

قزوینی ۱۳۶

۳- شاهنامه ۲/۲۴۰ و ۳۱۰

نساختند ، مالیات را هم به اندازه دوره ساسانی گرفته نتوانستند .^۱
 در طبقات اجتماعی دوره ساسانی بعد از شهزادگان و شهر داران (شهریاران)
 ووزرگان (الا شراف) دهقانان و سواران و گروه آزادان محسوب بودند ، و چون
 لشکر سوار دولتی از ایشان تشکیل می شد ، و سپه داران بزرگ هم سوار بودند بنا برین
 اعراب ایشانرا که در دوره های نخستین اسلامی بر همان موقف اجتماعی باقی بودند
اسوار و جمع آن اسویرات یا اساوره گفتند ، که در پهلوی اسواران یا اسوارگان
 بودند .^۲

طبقه سواران که در عصر ساسانی اصل این نام اسوبار و جمع اسوباران بوده^۳
 همواره آموزگاری بنام اندر ژبذ اسپوارگان داشته و عربان آنرا « موءدب الاساوره »
 می گفتند^۴ ، که از طرف پادشاه مقرر بود ، تا به تعبیر این اسفند یار « بشهرها و رستاقها
 ابناء قتال (را) به سلاحشوری و انواع آداب آن مشغول دارد . » و ازین برمی آید
 که طبقه سواران به لشکر و سپاه دولت تعلق داشته و همواره زیر نظر یک نفر معلم ، تمرینات
 جنگی را ادامه می داده اند .

طبقه دیگر ازین اشراف کذک خو اذیان (کدخدایان) بودند ، که عرب ایشانرا
 « ملوک الطوایف » گفته اند ، و مقصد از آن روسای کده = کته = کوت اند که
 بمعنی خانه باشد . در اوستا کته KATA و در پهلوی کتک KATAK و در واخی کیت KET
 و در سریکلی و شغنائی کد CED بهمین معانی است .^۵ و زنان این طبقه روءساء کذک
 بانوگ (کد بانو) بودند ، که همین مقام بلند را در طبقه نسوان جامعه داشتند ، و این

۱- کریستن سین در ساسانیان ۱۴۴

۲- همین کتاب ۳۴۶ ، در بلاذری ۴۷۰ جمع آن اساوره است .

۳- کارنامه ارد شیرز با بکان ۶۳

۴- در مستدر در حاشیه نامه تنسر ۵۷

۵- نامه تنسر ۱۶ طبع تهران ۱۳۱۱ ش

۶- حواشی برهان ۱۶۰۴

کد خدايان نيز در جمله آزاذا ن شمرده می شدند^۱، که با اصطلاح قدیمتر عهداشکانی، طبقه دهقان را ویس بند (حاکم دیه) و کد خدا را مان بند (حاکم خانه) میگفتند (کلمه اول در قرون اخیره در نام «میر ویس» هم باقی مانده است) ویس بند یاد هگان های مابعد، خاندانهای بزرگ و معروفی بودند مانند خاندان قارن و سورین که مرکز ثقل حکم داری شمرده می شدند، و ایشان با جگزاران حکمران بودند، که در اوقات ضرورت از رعایای خود لشکریان را هم جلب کرده می توانستند، و باژ معین رابه دربار شاهی می پرداختند، و مردم کشاورزان عامه، محکوم و ببقول پلوتارک غلام ایشان بودند، ولی در بین این رعایای محکوم و دهقانان حاکم طبقه «مان بند» یعنی کد خدايان وساطت و میانجی گری داشتند، که نظیر نظام فیودالی FEUDAL قرون وسطای اروپا باشد.^۲

جای سکونت این طبقات شرفاء و دهگانان و کد خدايان در شهرها قسمت خاصی بود، که آنرا شارستان گفتندی و متصل «ارگ شاهی» بودی.

نرخنی مورخ قرن چهارم هجری گوید: که شارستان بخارا در دوره سیادت انحصاری اشراف دهگان بنا شده و بیرون آن ربض محل سکونت بازرگانان و صنعت گران و بازاریان بود، بهر اندازه که طبقه اشراف ملاک و دهگان رو با انحطاط رفته و طبقه بازرگانان و صنعت گران ترقی میکرد، بهمان درجه زندگانی از شارستان به ربض منتقل می شد.^۳

دهگانان در روستاهای خویش کاخهای با برج و بارو داشته، و دران با ارستو- کراسی موروث زندگی میکردند، و چون سیاست خلفای عباسی برخلاف امویان آمیزش با عجم بود، و تشکیلات ساسانیان را پیروی میکردند، بنابراین این خاندانهای بزرگ دهگانان محلی خراسان را پروردند، تا که در آخر اختیار این سرزمین را هم بدیشان سپردند، و از همین طبقات بود، که خاندانهای شاهی طاهریان پوشنگک، و

۱- کریستن سین در ساسانیان ۱۴ و ۲۷

۲- ساسانیان ۱۲

۳- بارتولد در جغرافیای تاریخی ۵۷

سامانیان بلخ ظهور کردند .

دهگانان در دربارهای شاهان مقام پاسبان شاهی را هم داشتند، و مانند نایت‌ها KNIGHTS که در دربارهای دیوک‌های اروپا به نوبت پاسبانی میکردند، دهگانان نیز همین وضع را داشتند و بقول نرشخی:

«ملکه بخارا ما در طغشاده پانزده سال ملک داشت ... وی قاعده نهاده بود بر اهل روستای که هر روز از دهقانان و ملک زادگان دو بست بر نا کم‌زرین بر بسته و شمشیر حمایل کرده بخدمت آمدندی و از دور بایستادندی ... و روز دیگر قوم دیگر آمدندی و بر همین صفت خدمت کردند»^۱.

درین عصر با طبقه اشراف دهگانان، یک طبقه دیگر تو انگران هم ذکر می‌شوند^۲ که بقول بارتولد از راه تجارت با چین و کشورهای دیگر پول دار شده بودند، و طبری این سوداگران را هم پایه ملوک میداند^۳ و نرشخی گوید: که این سوداگران جای داد ها و دارایی فراوانی داشته و در کاخها زندگی میکردند، و باد دهگانان و اعراب هم دوستی ایشان برقرار بود، و اعراب این طبقه را بنظر قدر دیده و قابل تقلید می‌دانستند. چنانچه بقول طبری: قتیبه فاتح عصر اموی، دلاوران عربی خود را «دهگانان عرب» خطاب میکرد، تا ایشان را به شجاعت و مقاومت تحریک کند.^۴

علاوه بر طبقه دهقانان در همین گروه نخستین و حاکم جامعه آنوقت، شهر یگ (شهر یج عرب) و مرزبان و کنارنگ و غیره نیز وجود داشتند، که در خراسان از جمله طبقات حاکمه و مسلطه بودند، و مورخان عربی ذکر ایشا را می‌آورند، و ماتفصیل آنها را در همین فصل در مباحث اداره و تشکیلات دولتی داده ایم.

۱- تاریخ بخارا ۹

۲- همین کتاب ۹

۳- بارتولد در ترکستان به حواله طبری ۱۴۴۲/۲

۴- همین کتاب

اعراب فاتح از خراسان و تمام کشورهای مفتوحه، اسیران جنگی را بطور موالی خود می بردند، که نسبت این غلامان هم بهمان خاندانهای عربی می شد. و چنانچه در آغاز فصل سوم این کتاب شرح دادیم، این موالی در جامعه و دربار عربی آنقدر نفوذ کردند، که ثقافت عربی خاص دوره اموی را به فرهنگ ممزوج عربی و عجمی عصر عباسیان تبدیل نمودند، و در دربار و جامعه یک فرقه خاص و مهمی شدند. و امور دربار و فرهنگ و بازرگانی و پیشه وری و کشاورزی و حتی دفتر و دیوان حکومت را بکف گرفتند، و مقدمات ظهور جنبش های ملی را فراهم آوردند.

موالی در آغاز قرن دوم هجری، در دربار عربی و کشورهای خلافت و مخصوصاً در خراسان فراوان بودند، و ایشان به سبب محشوری با فاتحان عرب، به امور اداره و کشورداری آشنایی یافته بودند، و موفق ترین طایفه بیکه بین حاکمان و محکومان قرار داشته و میانجی گری میکردند همین موالی اند.

مردم خراسان از زمان قدیم مدنی و نرم خوی بودند و به امور معیشت آشنایی داشتند، حسن چهره و زیبایی اندام و سیمای ملیح جوانان و دختران ایشان، فاتحان عربی را فریفته خویش ساخته بودند، و بنابراین هریکی اسیران جنگی را بطور موالی گرفتند، و یا ایشانرا در بازارهای عربی میفروختند.

بقول مورخان عدد موالی و غلامان جنگی فاتحان عربی به هزاران هزار میرسید، و هر امیر اموی چون حرکت کردی در رکابش تا هزار نفر غلام دویند. و واقع بن هر ثمه والی خراسان چهار هزار غلام خراسانی داشت^۱.

در اوایل عصر عباسی خراسان و مخصوصاً سمرقند، فروشگاه مهم غلامان زیبا، و گلروی ترکی بود، و یعقوبی از جعفر خشکی روایت کند: که در عصر مامون او را به سمرقند فرستاده بودند، تا غلامان تورکی را بخرد، و او در حد و دسه هزار غلام خریده بود.^۲

۱ - تاریخ تمدن اسلامی ۲۵/۵ بحواث ابن اثیر ۴/۱۴۷ و الاغانی ۱/۳۷

۲ - البلد ن ۲۲

ابن حوقل گوید: که غلامان تورکی خراسان در بهاوزیبایی نظیر ندارند، و هر غلام یا کنیزی را به سه هزار دینار فروشند. که حتی غلامان و جواری رومی نیز بدین قیمت نباشند^۱ از موالی خراسانی مشاهیر اداری و علمی و سیاسی زیادی در عالم اسلام و قلمرو خلافت برآمدند، که از جمله اشناس مملوک نعیم بن خازم، و ایتاخ مملوک سلام بن ابرش، و وصیف زراد مملوک نعمانیان، و سیمامملوک فضل بن سهل از رجال مشهور در بار عباسی و لشکر کشان دلاور و نامدار بودند. ^۲ و مولف نامعلوم تاریخ سیستان نامهای بسا از رجال جنگی و علمی و دینی را می آورد، که از موالی سیستان بودند. مانند عکرمه فقیه مولای عباس، و معاذ بن مسلم راهنمای تمام خراسان و سیستان و غیره که عدد ایشان فراوانست ^۳، و در سنه ۶۵۰ هـ ۳۰ م هنگامیکه ربیع بن زیاد حارثی به فتح سیستان آمد، ابرویز مرزبان سیستان و دهقان آنجا متعهد شد، که هزار و صیف (غلام مراهق) را که در دست هریکی جامی زرین بوده فاتح عربی بدهد ^۴ موالی خراسانی در دربارهای خلفاء مورد اعتماد بودند، و همواره مهمات امور مملکت را بدیشان می سپردند، و نخستین بار منصور خلیفه عباسی این مردم را بر اعراب ترجیح داد، و حتی هنگامیکه می مرد، ثلث مال خود را به موالی خویش و صیت کرد ^۵ و به فرزندش المهدی توصیه نمود، که با موالی و مخصوصاً خراسانیان که اموال و خون خود را در راه دولت عباسی ایثار کرده بودند، رویه نیک نماید، و ایشانرا بخود نزدیک گرداند، و در عدد آنها افزایش دهد. و اگر یکی از ایشان در گذرد، جای او را بفرزندانش دهد. ^۶

در دربار و کشور عباسی، موالی خراسانی آنقدر پیش رفتند، که مورد کینه اعراب

۱- سورة الارض ۲/۵۲

۲- البلدان ۲۲

۳- برای تفصیل ركه : تاریخ سیستان ۱۸

۴- تاریخ سیستان ۸۲

۵- الفخری ۲۱

۶- ابن اثیر ۶/۷

گردیدند، و به مجالس خلفاء بدون اجازت میرفتند، در حالیکه خود عرب‌ها نمی توانستند بدان محضر باریابند.^۱ و حتی اگر المهدی میخواست با خواص خود مشورتی نماید، نخست رأی موالی رامی شنید، و با ایشان سخن میراند.^۲

ترسایان (نصرانیان)

پیروان حضرت مسیح در سر تا سر کشور ساسانی میزیستند، و ایشانرا باشاهان این طایفه و مردم ایران که زردشتی بودند استانهاست، و در آخر مذهب نسطوری نصرانیان رواج کامل یافته بود، و ترسایان یکی از طبقات کشور ساسانی بودند که در اوایل ظهور اسلام هم در خراسان میزیستند، و عنعنات کیش خود را حفظ میگردند.^۳ درین ترسایان ارباب دانش و علم و اداره و صاحب دیوان و پزشکان بودند، که در عصر اسلامی نیز به نشر این محاسن شهرت داشتند، و ایشانرا در نقل علوم و ترجمه آن در عربی مهمی بزرگست، و پیشوایان دینی و اسقفان ترسایان بدربار های خلفای عباسی میرفتند، و با ایشان به مسامحت و مدارا رفتار می شد.^۴

ترسایان در خراسان نیز مراکز مهمی داشتند، و شهر رام پیروز و ابیورد در حدود ۵۵۳ م قلمرو نسطوریان شمرده شده است^۵، و با وجودیکه مردم مرو رود بقول «یادگار زریران» زردشتی بودند، ولی مقر اسقف نستوری در مرو بود، که در عهد استیلای عرب نام این اسقف مروی الیجه بود، و برای نشر دین ترسایان تبلیغات فراوان میکرد، که مذهب نستوری مسیحی در تخارستان و کشور های ترك اساس استواری گرفت، و قبل از آن هم قادس و هرات و بادغیس مقر اسقف های نستوری بود.^۶ و در حدود ۴۸۰ تا ۴۸۸ م چون جلسه بزرگ نستوریان در سلوکیه از طرف جاثلیق اکاس

۱- الاغانی ۱۸/۱۴۸

۲- العقد الفرید ۱/۵۳

۳- برای تفصیل رک : باب ششم کتاب ساسانیان کریستیز سین در باب ترسایان ایران.

۴- تاریخ تمدن اسلامی ۴/۱۲۲

۵- مارکورات در ایران شهر ۷۲

۶- ایران شهر ۷ و ۷۷

(یکی از پیشوایان این مذهب و متوفی ۴۹۵ م) تشکیل و در آن مذهب نسطوری، کیش واحد تمام عیسویان ایران قبول شد، درین مجمع از طرف خراسان، رئیس روحانیون نسطوری هرات که نام گبرئیل (جبریل) ^۱ داشت شامل گشته بود ^۲، که این هم وفرت و اعتبار مسیحیان خراسان را میرساند.

اصطخری و ابن حوقل متفق القرنند که بالای کوه هرات آتشکده‌ی معمر بنام سرشک SIRISHK موجود است، که بین آن معبد و شهر، کلیسای ترسایان وقوع داشت ^۳ و ازین روایت برمی آید، که ترسایان تا حدود قرن سوم و چهارم هجری هم در هرات بوده و کذشتی معمر داشته اند.

بقول البیرونی در خراسان کلیساهای هر دو فرقه معروف مسیحیان وجود داشت، در مرو خراسان، مطران فرقه ملکائیه (منسوب به ملک روم) سکونت میکرد، و این مرکز دوم این فرقه بعد از بغداد در کشور خلافت بود، و روز پنجم ماه شباط، ذکران سیس جاثلیق گرفته شدی، که نخستین بار کیش نصرانی را به خراسان آورده بود. و نیز بتاریخ ۲۵ نisan ذکران ایلیا جاثلیق خراسان بود، و گویند که ۲۰۰ صدسال بعد از مسیح برشیا نام قسیس، نصرانیت را در مرو واج داد، که ذکران او در ۲۱ حزیران گرفته می شود. هکذا روز ۱۴ تموز ذکران یوحنا مروزی است که در عصر البیرونی کشته شده بود. ^۴

در سنه ۳۱۵ ۶۵۲ م چون بزدگرد سوم پادشاه آخرین ساسانی را در مرو بکشتند، جسدش را در آب دریای مرو افکندند، جریان آب دریا، این جسد بیجان را در مصب رزاق برد، و در آنجا بشاخ درختی گیر کرد، اسقف مسیحیان بمشاهده جسد او را شناخته از آب بر آورد و بخاک سپرد. ^۵ و ازین هم برمی آید که در قرن

۱- احتمال دارد که نهر معروف جبریل هرات که از اوایل دوره اسلامی تا کنون بهین نام مشهور است، منسوب باین شخص تاریخی باشد.

۲- کریستن سین در ساسانیان ۳۹۰

۳- سورة لارض ۴۳۸ مسالك الممالک ۲۶۴

۴- آثار الباقیه ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۹ و ۳۰۰

۵- غرر اخبار موك الفرس و سیرهم ترجمه فارسی ۳۶۳ طبع تهران ۱۳۲۸ ش

نخستین اسلامی مسیحیان در مرو و خراسان بوده اند.

جهودان، یهودیه :

جهودان از زمان قدیم در شهرهای خراسان اقلیت های کوچکی داشته و به امور بازرگانی می پرداختند، ولی با مردم دیگر و ادیان دیگر ربطی و خلطی نداشتند.

دراقوال جغرافیایان یسان عرب در برخی از شهرها و روستاها وجود اقلیت های یهودی در اوایل دوره اسلامی برمیخوریم، حتی در قسمت وسطی خراسان، شهریکه اکنون میمنه گویم، بنام جهودان مشهور بود، که بقول جوزجانی: شهرست آبادان و بانعمت و بردامن کوه نهاده و مستقر ملک گوزگانا نست ووی به لشکرگاه نشیند.^۱

در عصر یعقوبی حدود (۲۸۷ هـ - ۹۰۰ م) هم این شهر را یهودان میگفتند، و مقر عامل فاریاب بود.^۲ و در زمان مقدسی (حدود ۲۹۸ هـ - ۹۱۰ م) یهودیه را پایتخت گوزگان می شمردند، و از اسم شهر معلوم می شود، که جماعت کثیری از قوم یهود در آن زندگی میکردند.^۳

در همین فصل در مبحث شهر بلخ گفته ایم، که بشاری مقدسی یکی از دروازه های قدیم شهر بلخ را باب یهود نامیده است، و دیگری هم باب هندوان بود.^۴ و بارتولد حدس میزند که وجود این اسامی حاکی از وجود محله هایست که تجار هندی و یهودی در آن سکونت داشتند، و حتی تا امروز (زمان زندگی بارتولد حدود ۱۹۰۰ م) هم عده زیاد یهودی در بلخ در محله خاصی ساکن اند.^۵

در اواخر قرن دوم هجری مروان بن سلیمان یکی از شعرای دربار وازموالی مروان بن الحکم اموی (۱۰۳/۱۸۲ هـ) از یهودیان خراسانی بود، که اعراب

۱- حدود العالم ۶۰

۲- البلدان ۴۹

۳- بارتولد در جغرافیای تاریخی ۸۳

۴- احسن التقاسیم ۳۰۲

۵- جغرافیای تاریخی ۵۷ بحواله کتاب افغانستان شالی تالیف بیت ۲۵۶

از خراسان به اسارت و غلامی گرفته بودند^۱، و ازین هم بودن یهودیان در خراسان ثابت می آید.

در یکی از دره‌های بین غور و هرات که بنام تنگی ازو (بفتحتین شایدازاب) مشهور و گذرگاه قدیم قوافل بین غور و هرات بود، کتیبه یی به رسم الخط عبری یهودی موجود و عبارت از ادعیه است که مسافران و گذرندگان از آن دره هولناک آنرا میخوانده‌اند و تا کنون آنرا کاملاً نخرانده‌اند، ولی حدس میزنند که بزبان دری خواهد بود، و حتی برخی عهد آنرا بسیار قدیم تر از حلول اسلام تعیین کرده‌اند، که این هم مورد تأمل است.

علی‌ای حال این کتیبه وجود نفوذ ادبی یهودیان را در سرزمین غور و هرات روشن می‌سازد، که از روی برخی اسناد تاریخی نیز ثابت میشود بدین موجب :

منهاج سراج جوزجانی که خود مردی بصیر و محشور بدر بار غور بود، از وجود یهودیان در دیار غور چنین خبر میدهد :

«... در عهد هارون الرشید (۱۷۰/۱۹۳ هـ) بازرگانی یهودی که بر دین مهتر موسی علیه السلام بود، و سفر بسیار کرده و به تجارت رفته، و حضرت ملوک اطراف دیده، و آداب درگاه ملوک و سلاطین را شناخته، از امیر بنجی نهران یکی از ملوک مقامی غور عهد گرفت، که اگر من ترا ادبی تعلیم کنم و حرکات و سکنات در آموزم، تا بدان سبب امارت و ایالت غور حواله تو شود، بامن عهد بکن، که در کل ممالک تو بهر موضع که خواهی جمع از بنی اسرائیل و متابعان مهتر موسی علیه السلام را جای دهی! و ساکن گردانی! ...»^۲

ازین تصریح منهاج سراج برمی آید، که یهودیان طبقه تاجر و بازرگانان جهان دیده بودند، و در مواقع مختلف غور سکونت داشتند. زیرا امیر بنجی غوری

۱- بروکلیمان در تاریخ ادب عرب ۲- ۲۱

۲- طبقات ناصری ۱/ ۳۲۵ طبع بیبی در کابل ۱۳۴۲ ش

این پیشنهاد سوداگر یهودی را پذیرفته، و بعد از آن از حضرت خلافت نیز همین امیر به امارت غور شناخته شده بود، و شاید همین یهودیانی که در هرات و میمنه و بدخ و دیگر بلاد شمالی افغانستان تا آغاز نصف دوم قرن بیستم باقی مانده بودند، از بقایای همان یهودیان اوایل دوره اسلامی باشند.

طبقات عامه و مزاج ایشان:

طوری که گفتیم در طبقه بندی عصر ساسانیان مقارن ظهور اسلام، طبقه چهارم جامعه عبارت از کشاورزان و برزیگران و بازرگانان و پیشه‌وران رنج‌بر و خدمتگزاران بودند، که در ترجمه فارسی ابن اسفندیار از نامهٔ نسر، عضو چهارم جامعه بنام هینه و عبارت از برزیگران و راعیان و تجار و سایر محترفه ذکر شده اند.^۱

این مردم که ستون اساسی و شالودهٔ اجتماع بران استوار بود، در خراسان بقایای عناصر آریائی قدیم بودند، که قرن‌ها با قبایل تورانی آریائی شمالی و هونان و برخی از قبایل آریائی هندی و ایرانی آمیخته و در دره‌ها و وادی‌های هریرود و هلمند و کابل و کوه‌کچه و مرورود و غیره سکونت داشته‌اند، و اعراب این مردم را در اوقات ظهور اسلام طاجیه می‌نامیدند، که اصل این کلمه معلوم نیست، ولی طاجیه هیكل‌های نیرومند و جسیم توانائی داشتند.^۲

چنین نظر می‌آید: که طبقات عامه در سازمان دولتی يك نفر رثیسی را هم داشتند که آنرا «هتخش بد، یا: واستریوش بد» می‌گفتند، و این شخص در دربار ازین مردم نمایندگی میکرد، و گویا جزو کابینهٔ عصر بود.^۳

هیون تسنگ دربارهٔ مردم عامه برخی از نقاط معلوماتی خوبی دهد، و از آن جمله دربارهٔ مردم لان-پو (لغمان) گوید: که مردم این سرزمین قد کوچک داشته‌ و در موسیقی دارای استعدادند، مگر طبعاً اعتمادی نبوده و رباینده‌اند. و دیگری را برخویشن ترجیح ندهند، و بریکدیگر تحمیل مطلب نمایند، ولی خیلی فعال

۱- نامهٔ نسر ۱۲ طبع استاد مینوی در تهران ۱۳۱۱

۲- تاریخ تمدن اسلامی ۱۶/۵

۳- کریستن سین در ساسانیان ۳۴۶

و متهور اند. ۱

اما مردم ننگرها را اوضاع ساده و شریفانه و مزاج گرم و حوصله ناک دارند ،
و کمتر پس جمع ثروت میگردند. ۲

اما مزاج مردم گندها را ترسو و نرمست و ادبیات را دوست دارند. ۳
و مردم اودیانه شمال پشاور ملایم و دارای نزاکت طبع و قدری مکارند، علم را
دوست دارند ولی عمل نمیکنند^۴ اما مردم بسلورستان اخلاق خشن و درشت دارند،
آداب و تهذیب و عدالت را ندانند. ۵

هیون تسنگ درباره مردم سرزمین غربی افغانستان که بدانجا نرفته مینویسد :
که طبیعت تند و محرکی دارند ، آداب معاشرت و عدالت ندانند ، و فنون نفیسه را
دوست دارند ، ولی به علم توجهی نکند. ۶ و مردم غزنه و هو - سا - لو (غالباً هزاره)
خوشدل و محرک و زرننگ اند ، که دانش و فنون نفیسه را دوست و گفتاری
سحرانگیز ، ولی بدون مطالب جدی دارند. ۷ اما مردم اندرا ب تند خوی و لاقید
و ناهم و بی علم اند . در حالیکه مردم قندوز ساده و راست و چالاک و فعال بوده
و اهالی کشم تند مزاج و عصبی و مردم شغنان و بدخشان و تخار عجول و تند و بیباک
اند ، و گاهی هم قتل و غارت نمایند. ۸

هیون تسنگ وضع زندگی اکثر مردم را مانند کوچیان این زمان در سیاه خیمه
(غزودی) میداند ، که البسه نمدی و پشمی پوشیده و دارای گله های مواشی اند ،
و ازین برمی آید ، که در کوهساران و دره های هندوکش و وادیهای شمالی آن ، مردم

۱- سی-یو-کی کتاب دوم ۱۴۴

۲- همین کتاب ۱۴۵

۳- همین کتاب ۱۵۰

۴- همین کتاب ۱۶۷

۵- همین کتاب ۱۷۸

۶- همین کتاب ۴۶۵

۷- همین کتاب ۴۷۰

۸- همین کتاب ۴۷۲ بسبب

وضع کوچی گری را داشته‌اند، که در ترجمه فارسی نامهٔ تنسربنام رایان (چرا ننده ستوران و مواشی) ذکر شده اند.

عیاران :

در قرن دوم هجری در خراسان و تمام کشور عباسیان بین طبقات عامه، مردمی ظهور کردند، که ایشان را (جوان مردان یا عیاران یا فتیان) می‌گفتند.

این مردم از مهم‌ترین عناصر فعال و عوام خراسان و سیستان در قرن دوم و سوم هجری توان شمرد، که در حرکات سیاسی و تحول اوضاع اجتماعی و فکری دستی داشته‌اند عیار بزبان تازی شخص کاری و هوشیار و چالاک دارای ذکاوتست، و این دسته مردم در تمام شهر های خراسان و عراق و بغداد و دیگر بلاد خلافت عباسی با آداب و رسوم و تشکیلات خاصی وجود داشتند، و در هنگامه‌ها و غوغاها و امور جنگی و سیاست و اوضاع اجتماعی و حوادث تاریخی موثر بودند. ایشان پیشوایان و سرکرده گانی بنام «سرهنگ» داشته‌اند و هنگامیکه در حرکات طبقات عامه پیشوایی می‌کردند، با اصطلاح بیهقی و مورخان قدیم سرغو غابوده اند.

عیاران مردان شجاع و جوانمرد و عقیف و ضعیف نواز و بزرگ منشی بوده و سرهنگان و بزرگان ایشان همواره بازیگران برجسته هنگامه‌ها و تحولات سیاسی گشته‌اند، و گویند چون خلیفه الامین در سنه ۱۹۸هـ در بغداد از طرف لشکر طاهر پوشنگی محاصره شد، پنج هزار عیار بغدادی باتنهای برهنه در حالیکه زنگها و صدفها در گردن و فلاخن و سنگها در دست داشتند، بالشکریان مخالف با مهارت جنگیدند. چنانچه علی اعمی شاعر در مدح ایشان شعری سرود، و در آن عیاران را شیران جنگی شکست ناپذیر خواند و گفت:

واحد منهم یشد علی ال	فین عریان ماله من ازار
ویقول الفتی اذا طعن الطع	نه «خذها من الفتی العیار» ^۲

۱- تاریخ سیستان ۱۶۱

۲- مروج الذهب ۳/۳۱۸

یعنی: «یکنفر ازین برهنگان بی تنبان، بر دوهزار نفر مقابل خود می تا زد ،
و در هنگام تیر اندازی میگوید: بگیر این را از جوان مرد عیار!»

قوة دسته های عیاران بحدی بود ، که ارباب دولت و وزیران هموار هایشان
استمداد میکردند ، و در جنگها ایشانرا بمدد خود میخواندند .

عیاران اصول زندگانی و مبادی خاص مسلکی داشتند که از صفات ایشان اول
خرد ، دوم راستی و سوم مردمی بود ، و هر جوان مرد را ازین سه چیز گزیری
نبود ، که هر چه بگوید بکند . دوم از راستی نگذرد . سوم شکیب را کار بندد .
و بنابراین هر مرد عیار ، دلیر و مردانه و شکیب و صادق الوعد و پاکدل و عفیف
و بایبچارگان مهربان و نیکخو و بخشاینده باشد . و علاوه برین جوانمردان در پیشه وری
و صنایع ، دستی داشته و در هنر و صنعت و پیشه ، اخلاق خوب و مردانه و تقوا
و شیرین زبانی و غریب نوازی را مراعات میکردند .^۱

در شهر های خراسان عیاران همواره مقام خاصی در طبقات عامه داشتند ، و گاهی
با مخالفان دولت عباسی همدستان گردیده ، در گروه هواخواهان آزادی طلب
بومی درمی آمدند . چنانچه یکی از سرهنگان عیاران سیستان که نام او ابوالعریان
بود ، در جنگهای حمزه بن عبدالله سیستانی - چنانچه گذشت - شرکت داشت ، و این
ابوالعریان مردی عیار بود از سیستان ، و از سرهنگان ایشان ، که غوغا یار او بوده اند ،
و او عامل خلیفه عباسی ، اشعث بن محمد را شکست داده بود .^۲

چون اشعث بدست عیاران سیستان کوفته شد ، بعد از ولیث بن فضل برین
سرزمین والی گشت . و او با عیاران مدارا گرفت ، و بدین وسیله خود را از مخالفت
ایشان رهانید و بقول مورخ سیستان : « هر چه بسیستان بدست کردی طعام ساختی ،
و عیاران سیستان را مهمان کردی و خلعت دادی . »^۳

۱ - قابوس نامه ۲۸۹ بیعد

۲ - همین کتاب ۲۹۷

۳ - تاریخ سیستان ۱۷۲

۴ - همین کتاب ۱۷۵

باری سرهنگان عیاران در سیستان و بست و دیگر بلاد در کمال اقتدار میزیستند، و در ازمنه بیکه تفصیل وقایع آن وظیفه جلد دوم این کتابست، به آن درجه نیرو یافتند، که یعقوب لیث صفاری، ازین گروه برآمد و سلسله شاهی صفاریان را در سیستان و خراسان شالوده نهاد، و از دریای سند تا کرانه های دجله کوس عظمت و جلال او کوفته شد.

از جمله عیاران عصر ابو مسلم (حدود ۱۳۰ هـ ۷۴۷ م) زنی بود، که او را بی بی ستی عیاره گفتندی. این بانوی نامور زاهده زمان شد و توبه کرد، وی در هرات زندگی داشت، و بعد از مرگ در میان «بازار خوش» مدفون گشت، و وفاتش سال (۱۵۰ هـ ۷۶۷ م) بود.^۱ که مزارش تا کنون در بازار خوش هرات معروف و معلوم است.

بقایای این طبقه جوانمردان تا این اواخر در شهرهای افغانستان موجود بودند، که در کابل ایشان را اکا که و در قندهار «بنه لخوان» و در ولایات شمالی «آلوقه» میگویند. ایشان لباس و اطوار و رفتار و کرداری خاص داشتند، ولی اکثر محامد گذشتگان خود را فراموش کرده و در جمله او باش درآمده اند.

زنان

در جامعه قرن هفتم میلادی زنان در خراسان اهمیت خاصی داشته اند ، که درازمنه مابعد فاقد آئند . بموجب قوانین آنوقت زنان حق حکمرانی و اشغال مقام شاهی را هم داشتند که در جامعه دارای کیش زردشت و خاندان ساسانی اخیر از اولاد خسرو پرویز بوران دخت پادشاه بیست و نهمین و آزرمی دخت پادشاه سی و یکمین این دودمان شاهی اند ، و در حدود سال ۶۳۰ م مساوی ۵۹ هجری به شاهی رسیده اند و از این درمی یابیم که زن در جامعه زردشتی غربی مملکت مامقامی بلند داشت .

در شمال خراسان و شهر بخارا نیز در حین بسط سلطه اعراب ، ملکه بی حکم میراند؛ که بعد از فوت شوهر خود بدون بخار خدات بجای پسر خود طغشاده که شیر خوار بود نشست و تا مدت ۱۵ سال ملک داشت ، و با فاتحان عرب صلح کرد و عصر زندگانی او در حدود سال صدم هجری تخمین می شود ، و از این امثله پیداست ، که در اوایل ظهور اسلام در خراسان مقام زن خیلی محترم و بلند حتی در خور مقام شاهی و فرماندهی هم بود .

در همین سالیکه در غرب خراسان و مردم زردشتی ، دختران خسرو پرویز بر تخت شاهی می نشستند ، هیون تسنگ زایر چینی در حواشی شرقی کشور سیاحت میکرد ، وی درباره اوضاع زندگانی جنس لطیف ، درین قسمت مملکت معلوماتی

۱ - ساسانیان ۶۷۲ بعد

۲ - تاریخ بخارا ۸

میدهد که از نظر تحلیل وضع اجتماعی مهم است :

از روی طبقه بندی عنعنوی آریایی که مردم بر چهار طبقه منقسم بودند و ما شرح آنرا در سابق دادیم، ازدواج طبقات عالی با طبقه ناملموس ممنوع بود، و نیز ازدواج با خویشاوندان نزدیک جواز نداشت. و چون زن یکبار ازدواج میکرد، بعد از آن نمیتوانست شوهر دیگری را بگیرد.^۱

محققان رادرین باب رأی برینست: که هیون تسنگ رادر عدم جواز ازدواج با خویشاوندان مقصد اینست، که مانند زردشتیان آن عصر با خواهران و دختران خویش زناشویی نمیکردند، و هم بعد از مردن شوهر اول، هیچ زنی نمی توانست شوی دیگر را بگیرد. زیرا همین هیون تسنگ در کتاب ۱۱ خاطرات خویش، هنگامیکه از سرزمین پیروان زردشت شرح میدهد، به درهم و برهم بودن رسوم عروسی ایشان اشارت کند، که مقصد از آن ازدواج با همزادان و زادگان باشد.

در جامعه زردشتی تعداد ازواج رواج داشت، و هر کس با اندازه توان مالی خود زن میگرفت، و بنا برین اشخاص مستمند و ناتوان جز یک زن نداشتند، و در صورتیکه کذک خودای (کدخدای) دارای چندین زن بودی، وی حق داشت یکی را بحیث کذک بانوگ (کدبانو) برگزیند، که او را «زن پادشاییها» گفتندی، و پایین از وزن خدمتگار بنام «زن چگاریها» بودی، که هر یکی حقوق مختلف قانونی داشتی، و در قسم دوم عموماً زنان زرخرد و یاسیران جنگی بودی، که هر دوی شوهر حق نفقه دایمی داشتندی. ولی از اولاد زن خدمتگار فقط اولاد نرینه را حق شمول در خاندان خود حاصل بود، و تزویج محرمات که آنرا در اوستا (خوئیت-ودذا) گفتندی، رواج بسیار نیک و وسیله رحمت و کفاره کبایر شمرده شدی.

هنگامیکه دختر بوجود می آمد، مراسم تولد او را کمتر از پسران میگرفتند و در آخر نامهای زنان غالباً کلمه دخت (دختر) می آمد، مانند هر مزدخت، یزدان دخت، آزر می دخت (دختر عقیف) و یاد را آخر آن حرف (گگ) بودی، مثلاً دینگگ (دین+گگ)

وردگت (ورد بمعنی گلاب + گت) و گاهی صفاتی مانند شیرین نام زنان بودی .
پرورش و آموزش دینی دختر بر مادر، ولی دادنش بشوی در اختیار پدر بود، و اگر
پدر زنده نبود، این وظیفه نیز بدوش مادر تکیه کردی، و عمو ماد دختران را در سن پانزده
سالگی عروسی میکردند، ولی پدر حق نداشت که دختر خود را به شویی که پدر انتخاب
کرده بزور ازدواج کند، و در صورتیکه دختر نمیخواست این عمل انجام نمی یافت.
گاهی شوهر بموجب يك سند قانونی که آنرا وندشیه VINDISHNIH میگفتند،
زن را در مال خود شریک میساخت . و اگر طلاق بدون خواهش زن واقع می شد، او
می توانست اموال خود را تصاحب نماید .

در جامعه زردشتی يك مرد میتوانست ، برای همدردی و پشتیبانی یکی از زنان
خود را با شخصی که مستحق مددو کمک باشد از دواج نماید ، و اگر در مدت این
از دواج عارضی اولادی از آن زن پیدامی شد، به شوی اولش تعلق میگرفت، و این نوع
از دواج در تحت يك معاهده قانونی انجام می یافت . در ازدواج عادی زوجین را شوذ
زن میگفتند ، ولی درین ازدواج کمکی و همدردی قانوناً شوی رامیر گت، و زن را
زیانگت میخواندند .

البیرونی يك نوع دیگر از دواج زردشتیان را در کتاب الهنداز نسخه قدیم نامه تنسر
نقل نماید، که اگر کسی بمیرد و دارای اولاد نرینه نباشد، پس اگر زنش باقی باشد او را
به نزدیکترین مردان خویشاوندش دهند ، و اگر زن نداشته باشد، دخترش را دهند،
و اولاد این ازدواج را وارث متوفی می شمردند .

در قوانین میراث هم کدبانو یعنی زن پادشاهیها و اولادش حصه های مساوی از ترکه
میت میگرفتند. در حالیکه زن چگاریها و اولاد ایشان حقی در ترکه نداشتند ،
الادر صورتیکه میت هبه یا توصیه کرده باشد . و دخترانیکه از اولاد کدبانو زنا شری
میکردند، درین صورت نصف حق خود را مستحق بودند .^۱

۱- این معلومات را در باره زن جامعه زردشتی کریستن سین در کتاب ساسانیان خود به حواله
قانون اساسی و متون پهلوی و نامه تنسر و کتاب الهندوزن در قانون ساسانی و غیره فراهم آورده که از آن
کتاب ص ۴۲۷ ببع ترجمه اردو و عربی تلخیص شد .

این بود وضع زنان افغانستان در اوقات مقارن ظهور اسلام، که در یک جامعه دارای فرهنگ و عنعنات مخصوصی پرورش می شد، و هنگامیکه اعراب از طرف غرب برین سرزمین تاختند، و زنان را در جمله اسیران جنگی بغلامی گرفتند، چون این زنان دارای فرهنگ و ثقافت خاصی بودند، و از حسن و آداب انسانی و شعایر نیکو نیز بهره یی داشتند، بدر بارهای خلفاء و امراء بزرگ عرب رسیدند، و بسا از خلفای اموی و عباسی از بطن همین زنان خراسانی و عجمی اند. مثلاً یزید بن ولید اموی (۱۲۶ هـ / ۷۴۳ م) از بطن زنی بود، که قتیبه فاتح عربی او را در صغد شمالی خراسان به غلامی گرفت و به حجاج فرستاد، و حجاج او را به ولید بن عبد الملک داد، که یزید از وزاد^۱، و بعد ازین در عصر عباسیان جواری ملل مختلفه در دربار و خانه های امراء آنقدر فراوان بودند، که عبد الله بن طاهر پوشنگی ۴۰۰ دوشیزه نو جوان را به خلیفه بغداد از خراسان فرستاد، در حالیکه او چهار هزار جاریه مدخوله دیگر هم داشت. و مادر جعفر برمکی را ۴۰۰ کنیز دوشیزه نو جوان بود، و الرشید خلیفه دو هزار جاریه داشت، و ازین جواری برخی چنان بودند، که قیمت ایشان تا یک مایون دینار میرسید، و جعفر برمکی کنیزی را به چهل هزار دینار خریده بود.^۲

در سنه ۱۵۰ هـ / ۷۶۷ م چون استاد سیس بادغیسی در قلب خراسان بر خلاف سلطه عباسیان شورش نمود، و در سنه ۱۵۱ هـ گرفتار و در بغداد کشته شد، یک دختر این مرد بزرگ خراسانی را که در کانون فرهنگ، پرورش دیده بود، و مراجل نام داشت خلیفه هارون الرشید بزنی گرفت، که مادر مامون خلیفه معروف عباسی باشد.^۳ و این خلیفه که حامی علم و فرهنگ بود، و به سعی او بسا آثار علمی بزبان عربی ترجمه شده، در آغوش این مادر خراسانی تربیه دیده بود.

۱- ابن اثیر ۴/ ۲۷۵

۲- تاریخ تمدن اسلامی ۱۱۸/۵ بحواله مسعودی و الاغانی.

۳- تاریخ البیعوبی ۲/ ۴۴۴

طرز زندگانی و رسوم و قیافت مردم

در عصر حلول اسلام سرزمین افغانستان يك کشور ملوک طوایف و از روی سیاست غیر متمرکز بود، ملوک محلی در هر جا با استقلال حکم میراندند، و اختلاف ادیان و کیش‌ها مانند بودایی و زردشتی و آفتاب پرستی و برهمنی و غیره نیز بشدت حکمفرما بود، بنابراین در طرز زندگانی و رسوم و اوضاع اجتماعی نیز اختلاف و تنوع فراوان بنظر می‌رسید.

در قسمت شرقی مملکت که بقایای مبادی زندگانی مردم بودایی و یا کیش‌های مقامی دیگر موجود بود، طبعاً رسوم و عادات و اوضاع مردم با بودائیان و برهمنیان هندی تشابهی داشت، و هیون تسنگ^۱ گوید: که لباس ایشان برش و طرز خاصی ندارد، و زنان مویهای خود را در فرق سر یک گره کوچک زده و باقی آنرا فرو می‌گذارند، و برخی مردمان بروتها را هم می‌تراشند، و کلاه و حمایل گلدار و شمال کردن مرصع را استعمال میکنند، تزیینات متعدد دارند، و با کره و گردن بند خود را می‌آرایند، و گوشه‌ها را سوراخ مینمایند، و موی را گره می‌زنند. بینی‌های خوب و چشمان کلان دارند، دندانها را رنگ سرخ یاسیاه میدهند، و بعد از طعام دندان را با چوب بید پاک میکنند، و دست و دهان خود را می‌شویند، و گاهی در هنگام ادای عبادت، عطر صندل و غیره را هم استعمال کنند و غسل نمایند، و ظروف طلا و نقره و مس و آهن دارند، که آنرا بعد از خوردن غذا سخت می‌شویند، اگر ظرف چوبی و یا گلی را استعمال کنند، آنرا بعد از غذا نابود سازند. و پس خورده را نخورند، و پیش از نان هم خود را شویند.^۱

۱- سی - یو - کی کتاب دوم ۱۳۴

زایردیگرچینی هوی - تچه - او که در ۱۰۹۵ ۷۲۷ م از کابل به بامیان رسیده گوید که در کابل وسایر نقاط مربوطه آن، ریش و موی سر را می تراشند، و عادات ایشان با کمی اختلاف شبیه به عادات مردم کاپیسا (کوهستان و کوه دامن حالیه) است.^۱ از روی تصاویر شاهان افغانستان که بر مسکوکات ایشان باقی مانده، قیافت مردم قرن ۶-۵ م افغانستان شرقی را چنین میتوان نوشت: که ریش و بروت تراشیده و گاهی هم بروتهای دراز و چشمان میشی و بینی های کشیده و ابروان کمانی و چهرهای درشت و مویهای غلوه گردن های بلند و جمجمه های مایل بکلانی داشته اند. در گوشهای خود حتماً گوشوارهای در و گوهر و در گردن و شانه هم گردن بند و حماییل زرین و گوهرین می انداختند، و گاهی هم در مویهای ریش خود مروارید می آویختند. در مواقعی که هیون تسنگ در خاطرات خود راجع بقیافت ظاهری مردم این سرزمین چیزی میگوید، مردم لغمان را کوچک جثه ولی فعال، و مردم ولایات شمال شرقی را دارای خشونت و درشتی و وضع عامیانه گوید.

تاج و تخت و فرش :

از مسکوکات شاهان افغانستان که دارای تصاویر شاهی است برمی آید، که تاج شاهی در وسط دارای دوشاخ کج بر است و چپ بوده که در بین آن یک کره (گاهی بایک هلال تحت آن) دیده می شود، که در اطراف آن تزئینات دیگر الحاقی گلها و پرها و فیته های مروارید و غیره موجود است، و این نوع تاج شاهی مربوط به دورهای قبل از اسلام کوشانیان کوچک و کیداریان و هفتلیان است، که بعد از آن در حدود قرن ششم میلادی بر تاج شاهان کوشانی هفتلی و نپکیان گاهی بجای شاخها و کره، سرگاو شاخداری رسم شده، و بر تاج اجدادشان غرستان یک هلال که در بین آن گل سه شاخ است، و بر تاج اسلاف شیرهای بامیان بالای یک فیته مروارید یا جواهر، سه هلال که در بین خود هر یکی ستاره دارد دیده می شود.^۲

۱- تاریخ افغانستان ۲/۳۹۶

۲- تاریخ افغانستان جلد ۲ صفحات متعدد

اماتخت شاهی بقول هیون تسنگ کلان و بلند بوده و با جواهر نفیس ترین می یافت، که آنرا تخت شیر SIMHASANA سمهاسنه می گفتند، روی تخت با پارچه های خیلی گرانبها پوشیده می شد، وزیر پایی آن هم مرصع بجواهر بود.^۱

رتیلان زابل که شارستان ایشان کوهک رخد (واقع برکنار غربی ارغنداب) بود، تخت سیمین داشتند، و چنانچه در فصل اول گفتیم: یعقوب لیث در سنه ۲۴۹ هـ ۸۶۳ م رتیل را در رخد بکشت و خزانه و اموال تخت سیمین اورا در دوصد کشتی به سیستان حمل کرد^۲ (غالباً از راه مجرای ارغنداب و هلمند)

اما فرش عمومی مردم (در مناطق گرم) بوریابوده که طبقه بزرگان و خاندان شاهی آنرا بانواع مختلف می آراستند.^۳

رفقار بدست چپ:

از خصایص شهرهای هند و سمت شرقی کشور ما که هیون تسنگ دیده و ضبط کرده است، اینست که باشندگان شهرها مکلف بودند که در موقع رفت و آمد در جاده ها و قتیکه بخانه های خود رسند، بطرف دست چپ خود حرکت کنند، و این رویه اینست که در قوانین ترافیک جهان امروزی هم مراعات میشود.

ضرب دهل و آتش افروزی:

ضرب دهل در جنگ برای مقاصد مختلف جنگی در بین خراسانیان رواج داشته^۴، و یا هنگامیکه موکب شاهی بیرون می آمد، دهل را با آلات دیگر موسیقی و ترانه ها می نواختند^۵، که این عادت در قبا یل افغانی تا کنون موجود است.

اگر میخواستند که مردم را برای مقاصد مهمه فراهم آورند، در شب آنروز آتش عظیمی

۱- سی - یو - کی کتاب دوم ۱۳۳

۲- تاریخ سیستان ۲۰۸ ببعد

۳- سی - یو - کی کتاب دوم ۱۳۳

۴- سی - یو - کی کتاب دوم ۱۳۲

۵- طبری ۴۵۲/۵

۶- سی - یو - کی کتاب دوم ۱۳۵

رامی افروختند تا فردا مردم جمع آیند، چنانچه بو مسلم خراسانی و یارانش در سپیدنگه خرقان بتاريخ ۲۵ رمضان ۱۲۹ هـ ۷۴۶ م لوهای ظل و سحاب را برای اعلان دعوت خلافت بنی عباس افراشتند، و در شب همان روز آتش عظیمی را که علامت اجتماع شیعیان آل عباس بود بر افروختند، و فردای آن جم غفیری در لشکرگاه سپیدنگه (سفیدنج) فراهم آمدند.^۱

در موقعیکه در همین فصل کتاب، راجع به تشکیلات لشکری و امور جنگی صحبت کردیم، موارد استعمال دهل را در راه و در حربی هم شرح داده ایم.

لباس

لباس مردم افغانستان در اوایل عصر اسلامی در شرق و غرب باهم تفاوتی داشته ، باین معنی که در سرزمین های گرم سیر شرقی تا کنار های دریای سند اشتراکی و شباهتی با البسه هندیان داشته ، ولی در کوهساران کابل و زابل و تخار و غور و هرات و ولایات شمالی بلخ و جوزجانان ، نزدیک همان لباسها بود ، که در مجسمه ها و تصاویر کوشانیان و ملوک محلی تخار و بامیان و ساسانیان پارس دیده می شود .

هیون تسنگ در حدود (۹۹ هـ) البسه سرزمین های شرقی راتا کرانه های دریای سند چنین شرح میدهد : که لباس آنها برش خاصی ندارد ، اکثر مردم البسه سپید و پاک را می پسندند ، و جامه های مزین و ملون را خوش ندارند ، مردان جامه های خود را دور کمر گشтанده و بعد در زیر بغل جمع کرده و بطور حمایل از طرف راست می آویزند ، و زنان پیراهن های کشال دارند که شانیه های ایشانرا کاملاً می پوشاند ، و دامن آن بازمین تماس میکند . مردم کلاه و حمایل گل و شال گردن مرصع بجواهر را نیز استعمال کنند ، و البسه را از پنبه و ابریشم کرم وحشی و کتان سازند ، و از کین-پو-لو (= کمبله پنبه) که از موی نفیس بز بافته می شود ، و از هو-لا-لی موی یک حیوان وحشی نیز لباس بسیار نفیس را می یابند . در کوهساران شمال البسه کوتاه و چسپ است . برخی از مردم غیر بودایی البسه متنوع پرطا ووس می پوشند . البسه برخی از زاهدان بودایی عبارت از پیراهن هایی است که دامنه های کشاد دارد و طرف چپ آن برای پوشیدن بازو راست آن بسته می باشد ، و طول برخی از پیراهن ها از کمر پایین تر است . و كذلك پیراهنی رواج دارد ، که پرک

و کمر بند ندارد و موقع پوشیدن چین خورده باتاری بدور کمر بسته می شود، و از رنگها سرخ و زرد هم مستعمل است.

البسه کشریه (طبقه لشکریان) و برهنه ها (روحانیون) بسیار تمیز و خو شما ساده و مطابق صرفه جوئیست. پادشاه و وزیرانش البسه مزین و تزیینات مختلف دارند، و گاهی گلها را برای آرایش موی استعمال کنند، و کلاههای آراسته بجواهر باگردن بند و دست برنجن پوشند.^۱

یکنفر زایر دیگر چینی که در حدود ۱۰۹ هـ ۷۲۷ م با میان رادیده و نامش هوی - تچه - او HAUEI-TCHE-AO بوده گوید: که مردم بامیان، پیراهن های پنبه ای و پوستین و لباسهای برك و غیره دارند، و البسه نخی نیز از پیداوار اینجا است.^۲ ضرورت مردمان سرزمین های سرد و کوهساران و پیدایش پشم و جامه های موینه گوناگون و پوست های نفیس گوسپند و قره قل و روباه و سمور و دیگر حیوانات مویدار دلالت دارد بر اینکه البسه پشمی (صوف) و پوستین ها و بالا پوشهای نمودی (کوسی) و پارچه های كرك و بشرویه بتی و دیگر انواع منسوجات گرم پشمی رواج تام داشته که تا کنون هم بقایای آن پارچه ها و البسه دیده می شود.

پیراهن طویل تازانو با آستین و گریبان و تنبان چین دار که اکنون هم لباس اغلب مردم افغانستانست، پوشیدنی بود که تمام مردم اعم از مردوزن دران مشترك بودند، و مردان جنگی و یاسر داران و توانگران بالای آن مطابق مقام و توانایی خرد پوستین یا چین برش خاص و یا حیثاً چا در یاشالی را برشانه می انداختند، چنانچه در مجسمه کنیشکا پادشاه بزرگ کوشانی (حدود ۱۲۵ م) دیده می شود.^۳ در دوره کوشانیان که بقایای آن تا اوایل اسلام طول داشته، لباس مرد عبارت از يك شلوار چین دار بود، که از بالا تا پایین چین خورده و پیراهن او پیراهن درازی بود،

۱- سی-یو-کی کتاب دوم ۱۳۳

۲- تاریخ افغانستان ۲/۳۹۶

۳- رجوع کنید به تصویر مربوط صفحه ۳۱

که یخن آن يك طرف بسته و بالای آن چین پوشیده می شد که از زانو پایین آمده ، و آنرا فقط يك تکه که عموماً بشکل ماه نو با گل شش برگ باشد ، روی سینه محکم نگاه میداشت ، تا دو طرفه دامن آن از هم دور نماید . آستین های چین از شانه تا بند دست چین داشت و تنگ بود ، که شکل بازو و ساعد را بخوبی نمایش میداد ، اما لباس زنانه طویل و دارای دامن پرک دار و مواج بود که تمام قامت بانورامی پوشانید ، و از مطالعه مجسمه ها و مسکوکات شاهان کوشانی توان دریافت ، که شاهان البسه فراخ و دراز و کلفت می پوشیدند . پیراهن ایشان عموماً کشال و از زانو پایان بود ، و قراریکه در يك مجسمه مکشوفه از هده تنگهار (موجود در اطاق هده مرز کابل) برمی آید ، پیراهن یخه بی دارد ، که حاشیه آن با گل خامک دوزی شده ، که دور دامن را نیز خامک دوزی کردند ، و روی این پیراهن کمر بند چرمی بستندی ، از مجسمه کنیشکا واضح است که روی پیراهن چین فراخ و درازی که چهار انگشت از دامن پیراهن طویل تر بود پوشیده می شد . و این لباس در همه طبقات نرینه دیده می شود . ولی در اواخر عصر ساسانی در نزدیکی های حلول اسلام ، البسه فراخ و دراز آهسته تنگتر و کوتاه تر و ملایم تر شده ، و نفوذ مجاورت ساسانیان در آن پدیدار است . مثلاً در قرن ششم و هفتم مسیحی که عصر مورد مطالعه ماست ، لباس شاهی بصورتی تنگ بود ، که کاملاً با بدن می چسبید ، و بهترین نمونه آن در هیکل شاه وشه بانو دیده می شود ، که از معبد فندقستان (غور بند شمالی کابل) بدست آمده و در موزه کابل موجود است .^۱

روی هم رفته باید گفت که البسه مردم افغانستان مقارن حلول اسلام پیراهن و شلوار و چین تنگ و چسبیده با بدن بوده که آنرا از پنبه یا پشم و احياناً پوست می ساخته اند ، و چین بالا پوش هم مانند کوسی و برک درشت و خشن بود ، و نمونه چین کنونی پختیا و نورستانی و کلاه پشمی آن شباهتی به آن البسه دارد ، که گلدوزی و خامک دوزی هم بالای آن میشد ، و البته طبقه امراء و نجباء تزئیناتی هم بر آن داشته اند ، و مخصوصاً از مجسمه های

شاهانیکه مقارن ظهور اسلام در افغانستان حکم میرانند برمی آید، که این مردم در لباس و تزئین و استعمال گو شواره ها و حمایل های گره رین و زرین و بازوبند و آویختن نگین های گران بها بر سینه و دوش و نهادن مجسمه های گاو مقدس یا کره طلایی بادوسه ماه و ستاره بر فرق تاج شاهی، شباهت تامی با شاهان شرقی و غربی مملکت خود داشته اند. در نزد ساسانیان، لباس خراسانی امتیاز خاصی داشت و گویند که اردشیر در جنگ با کرم در دژ کلال، جامه خراسانی پوشید،^۱ که از البسه مردم عراق و پارس متمایز بود. در دوره اسلامی مهم ترین رنگ لباس همان بود که بو مسلم در اواخر عهد امویان در خراسان رواج داد. وی مانند شیدوس که نسبش با میر سید سیاه پوشیدنی اختیار کرد، زیرا مطابق روایات باستانی چون شیدوس به کشتن سیاوش میرفت، لباس سیاه پوشیده بود.^۲

بلعمی گوید: بو مسلم یاران خود را بفرمود تا میاه پیوشیدند، و نامه نوشت بشهرهای خراسان که جامه های سیاه بپوشند. مردمان نساو باورد و مرو و رود و طالقان همه جامه ها سیاه کردند بفرمان ابو مسلم. مدائینی گوید: که جامه از برای آن سیاه پوشیدند، که در عزای علی بودند و پسرش یحیی. و خیر درست اندرین باب آنست که بنی امیه جامه های سبز پوشیدند و رایت سبز داشتند. ابو مسلم خواست که این رسم بگرداند. پس بخانه غلامی بفرستاد که از هر رنگ جامه پیوشید و عمامه بسربست. آخر سیاه پوشید و عمامه سیاه بر بست، و ابو مسلم گفت: هیچ رنگ با هیبت تر از میاه نیست.^۳

بهر صورت بو مسلم در خراسان، رنگ سیاه جامه را رواج داد، و روزیکه در سپیدنگ لوی خود را بر او فراخت (۲۵ رمضان ۶۸۱۲۹ م) سیاه بود، و او و یارانش لباس سیاه پوشیده بودند.^۴ و همین لباس سیاه بود، که در دربار عباسیان هم سمت

۱- کارنامه اردشیر بابکان ۲۹ ترجمه فارسی طبع تهران ۱۳۲۹ ش

۲- مجمل التواریخ و القصاص ۳۱۵

۳- ترجمه طبری از بلعمی ۷۳۳/۴

۴- طبری ۲۵/۶

رسمیت یافت، و منصور خلیفه عباسی امر داده بود، تا هر کسیکه بدربار آید، یک چپن سیاه را بپوشد، تا دیگر لباسهای او را ببوشاند.^۱ و ما میدانیم که بو مسلم با انتخاب لباس سیاه و شعار تسوید، یک رسم قدیم آریائیان زردشتی را احیاء کرده بود. زیرا پرچم و لباس سیاه انجام یک پیشگویی اوستا بوده است.^۲

در قرن چهارم هجری مورخان و جغرافیایان یسان عرب، اشاراتی به لباسهای مردم خراسان و ملحقات آن دارند، و این البسه حتماً بقایای پوشیدنیهایی بود، که در اوایل عهد اسلامی رواج داشت. زیرا لباس و پارچه و طرز برش آن مانند مبانی دیگر اجتماعی بصورت فوری و آنی بوجود نمی آید، و تحول آن هم بسیار بطی و تدریجی است. بنابراین مامی توانیم از توضیحات نویسندگان عربی، بطرز لباس و رواج اوایل عصر اسلامی پی ببریم.

قراریکه ابن حوقل در حدود (۹۴۲۵۳۳۱ م) اشاره کند: زنی و لباس مردم خلیج زابلستان و نواحی غور (کوچیان غلجی) مانند ترکان بود، ولی البسه مردم بست و سیستان با لباسهای مردم عراق (ایران کنونی) مشابه بود.^۳ و چون در بن سرزمین صنعت ساختن البسه نمدی که اکنون هم دراز آنرا کوسی بفتح سین و کوتاه را کوچی گویند رواج داشت،^۴ پس استعمال بالاپوش های پشمین نمدی سپید و سرخ را در آن عصر هم حدس زده می توانیم، بدلیل اینکه محمد بن کثیر که در جنگ دیر العاقول در رکاب یعقوب لیث کشته شده بود مشهور بود به لبنا ده^۵، که در عربی بضم لام و تشدید دوم همین نمد باشد. و چون او کوسی پوشیدی، باین نام شهرت یافته بود، و این وقایع به رجب

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۸۲/۵

۲- هزاره فردوسی مقالات بهرام گوران کلیساریا صفحه ۳ طبع تهران ۱۳۲۲ ش.

۳- صورة الارض ۴۱۹/۲

۴- از نام کوسی و کوچی حدس میتوان زد، که این لباس منسوب به کوشان و کوش و کوچ و کرچی و در پختنوا ریشه های قدیم آمده باشد، و چون این لباس در تاریخ سابقه قدیمی داشت آنرا بعد از جنگ استقلال، در لباس رسمی نشان لمرای علی گرفته بودند.

۵- حاشیه تاریخ سحستان ۲۸۴ بحواله طبری ۱۸۹۴/۳

۸۷۶۵۲۶۳م تعلق دارد و معلومست که این لباس بین سیستانیان شهرت داشت. و حتی یکی از اخلاف آل صفار سیستان، لیث بن علی بن لیث برادرزاده یعقوب (۲۹۶/ ۵۲۹۹) مشهور بود به شیرلباده، که روز جلوس خود لباده سرخ پوشیده بود.^۱

بقول بشاری: مردم سند و مکران موی دراز می مانند، و کرته (قرطق معرب و کرته پنبه) می پوشند، و مانند هندوان گوشها را سوراخ کنند، و چادر را هم جز تجار و مشایخ ایشان پوشند، اما موزه کمتر دارند. و اهل ملتان دستارها را از یرچانه نیندازند. و لباس مسلمانان و پیروان ادیان دیگر در جنوب مملکت تا کرانه بحر یکسان بود، از اروتنبان و در مناطق حاره لنگک هم مستعمل بود. پیراهن و رداء و دیگر انواع پوشیدنیهای مردم پارس و عراق را هم پوشیدندی.^۲

اما در شمال خراسان و سرزمین های ماورای آمویه لباس هایی که با اقلیم و هوای آنجا سازگار باشد رواج داشت، و در بخارا هم مانند سایر ماوراءالنهر کلاه و قبا پوشیدندی، و لباس مردم خوارزم کرته و کلاه های کج بوده که این کلاه به کجی خود خصوصیتی داشت.^۴

در اوایل عصر اسلامی در سرزمین قندهار (وادی هیرمند و ارغنداب) کلاه های درازی رواج داشت. و چون بعد از سنه ۴۴ ۶۶۴هـ عباد بن زیاد از سیستان برین سرزمین بتاخت و قندهار را بدست آورد، مردم اینجا کلاه های دراز داشتند، و عباد نیز به تقلید آن کلاه پوشید و چون رواج یافت، مردم آنرا عبادیه گفتند.^۵

این نوع کلاه های دراز تا جنگ استقلال در قندهار رواج داشت و در پنبه و «تپش» گفتندی، و شکل کلاه بمنزلت هرم کرچکی بود، که راس آن بسیار تیز بودی، و سطح بیرونی آن را با گلابتون زردوزی کردندی، و در بین آن فتیله های پنبه نهادندی، تا نیک سخت و محکم گردد.

۱- تاریخ سیستان ۲۸۴

۲- احسن التقاسیم ۸۲

۳- اصطخری ۱۷۷

۴- ابن حوقل ۲/ ۴۹۰ و ۴۸۱

۵- فتوح البلدان ۵۳۲

در سنه ۱۵۳ ۷۷۰هـ منصور خلیفه عباسی امری را صادر نمود، که رجال دربار و کارداران خلافت، کلاههای دراز بادستار کوچک بپوشند و شمشیر را بکمر آویزند، و رنگ لباس باید سیاه باشد، و هر کسیکه بدربار آید، حتماً چنین سیاهی را بالای دیگر البسه بپوشند، و بر گرفته خویش این آیت نویسند: *فسیکنفیکهم الله وهو السميع العليم*^۱. منصور به تمام ممالک عباسی (و از آن جمله خراسان) فرمان داده بود که چنین لباس بپوشند^۲ اعرابیکه بخراسان آمده بودند، و با خراسانیان در تبدیل خلافت از خاندان اموی به خاندان عباسی همدستی داشتند، ازینجا رسوم و فرهنگ و مبانی کلتوری خراسانی را بدربار عباسیان انتقال دادند، و مخصوصاً هنگامیکه مامون خلیفه از خراسان و مرو بر بغداد دست یافت، رجال خراسانی با او بدربار بغداد رفتند، و تمام مبانی فرهنگی خود را به آنجا بردند.

اعراب این مبانی فرهنگی را در لباس و تمدن نیک تقلید کردند، و قبایه و تنبانیها و طیلسانیها و موزهها و جورابها پوشیدند^۳، که این لباس های مشترک مردم خراسان و عربهای مملکت عباسی بود، و چون در مرکز خلافت لباس فقهاء و علماء دستار سیاه وزیر پوش و طیلسان سیاه بود، و نخستین بار قاضی عصر هارون انرشید امام ابو یوسف این لباس را رواج داده بود^۴، و همچنین قاضیان کلاههای دراز و طیلسانیهای نازک می پوشیدند، بنابراین توان گفت که لباسهای دانشمندان اسلامی خراسان که جزو مملکت عباسی بود نیز چنین بود.

در دوره عباسی لباس عادی طبقه بلند، تنبان فراخ و پیراهن و کمر ته و بالا پوش و قبا و کلاه و جورابهای ابریشمین و پشمین و پوستین بود، که آنرا موزج می گفتند، و عامه مردم بالای لباس، قمر بندی راهم می بستند، و سپاهیان گاهی دو پزار را یکی بر دیگر

۱- قرآن، البقره ۱۳۷

۲- جرحی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی ۸۲/۵ بحواله الاغانی و ابن اثیر و عقدا لفرید.

۳- تاریخ تمدن اسلامی ۸۲/۵

۴- همین کتاب بحواله ابن خلکان ۲/۳۰۳